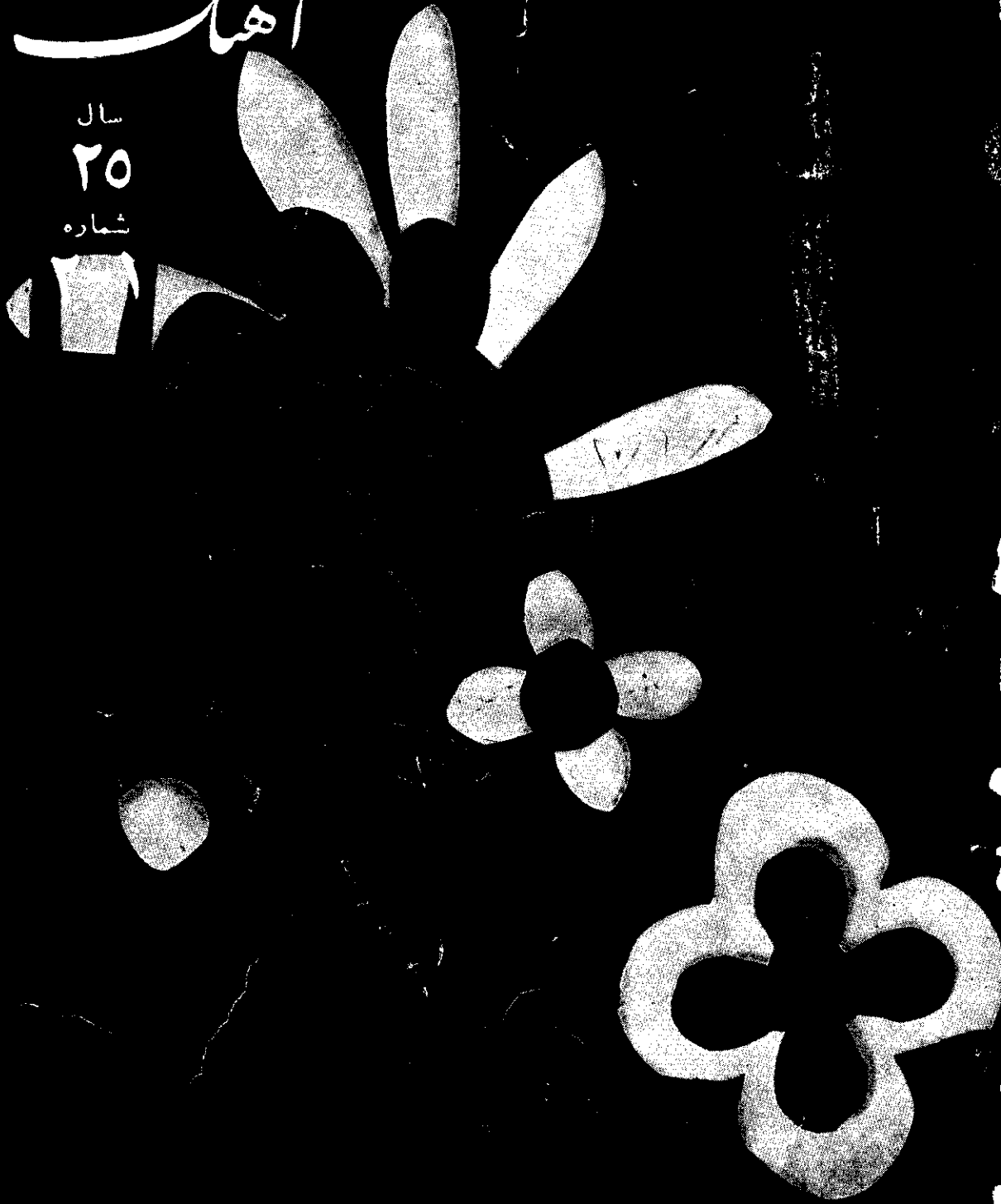


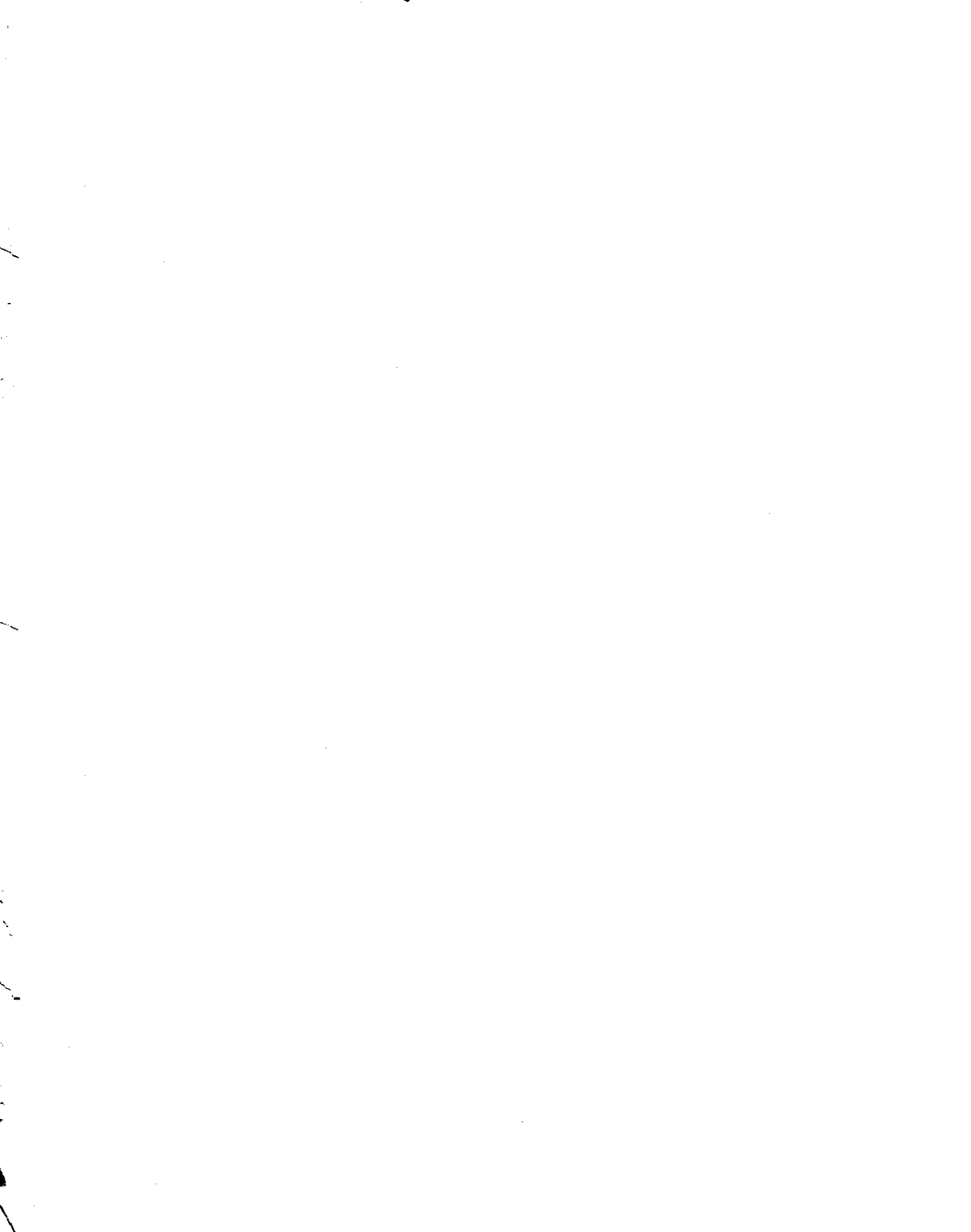
آهنگ بدیع

سال

۲۵

شماره





اجتہادیت نباید بیچ حزبی داخل شوند و در امور سیاسیہ داخل نہایند

« حضرت عبدالہاء »

صفحات

مطالب

۲	۱- لوح مبارک
۳	۲- تبریک
۴	۳- آغاز سال جدید
۷	۴- ایثار و انقطاع
	۵- یادداشتہائی در بارہ حیات و خدمات
۱۳	یادی امراللہ جناب ابن ابہر
۱۹	۶- عید گل (شعر)
۲۰	۷- اخبار مصور
۲۲	۸- ریاضت
۲۶	۹- شہ گل (شعر)
۲۷	۱۰- شرح حال جناب ہوار دکل آواز
۴۲	۱۱- معرفی کتاب
۴۵	۱۲- عشاق بہشت (شعر)
۴۶	۱۳- صفحہ ای از یک کتاب
۴۸	۱۴- نامہ تاریخی
۵۱	۱۵- نوجوانان

آہنگ بدیع

سال

۲۵

شمارہ

۲۱

شہر البہاء - شہر الجمال ۱۲۷ - فروردین وارد بیہشت ۱۳۴۹

مخصوص جامعہ بہائی است

جشن نوروز و عید کله را بدست یارستانندگان هم عظیم تهنیت گفته
آرزو میکنیم در سال نوجامعه امر بخدمات درخشانتر از پیش کردید

سپهرنگ بدین

آغاز سال جدید

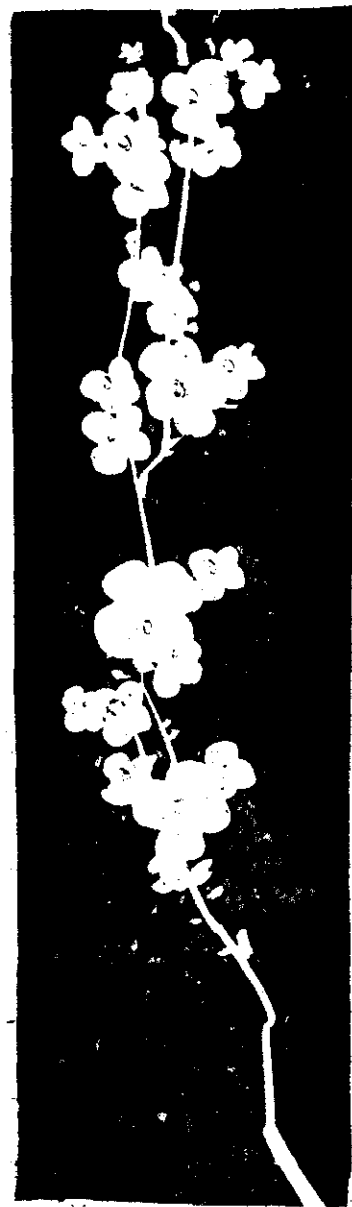
بارد یگر سالی را پشت سر نهاده قدم به سالی جدید می گذاریم . در آغاز هر بهار که گل و لاله زینت بخش باغ بوستان میگردد و جهان از فیض نسیم بهاری جانی تازه میگیرد . هر کس فرصتی می یابد تا از خود بپرسد در سال گذشته چه کرده و در سال آینده چه خواهد کرد ؟

مانیز بر آنیم بی آنکه از خود گفتگو کنیم و چون سالهای پیش سخن از مشکلات و گرفتاری ها بمان آوریم نظری کلی به جهان جهانی که با تمام بدی ها و خوبیهایش در برابر ما قرار گرفته است ازیم و آنکه اجمالا " وضع و موقع خود را در این میان بسنجیم .

در سالی که گذشت شاهد سوانح بی شماری بودیم که از تعصبات ملی ، وطنی ، نژادی و مذهبی سرچشمه گرفته جنگ و کشتار و خرابی و دمار ببار آورد .

تسلط روح ماده برستی و در ماندن از حقایق روحانسی و تمسک شدید به تعصبات گوناگون هم چنان نوع بشر را به ورطه بی نظمی و هرج و مرج ، طغیان و عصیان ، بیم و هراس ، عدم اطمینان و امنیت ، سرگردانی روحی و متزلزل در ارکان ارزشها ، اخلاقی گشاند .

با اینکه نوع انسان از حیث تکنولوژی و صنعت پیشرفت های مهمی کرده و حتی برای اولین بار قدم به کسره ماسه



گذاشت ولی متاسفانه هم چنان در خانه خود گرفتار
نابسامانی بود . این نسل در مانده مانند آن منجم معروف داستان
سعدی گرچه هفت آسمان را سیری کند ولی از درون خانه خود
خبر ندارد .

+ + +

در برابر این همه گرفتاری و سرگردانی و انحطاط روحی
و اخلاقی که گریبانگیر انسان معرض از حق شده گروه علمداران صلح
و سلام با ممالک انام از راحت و آسایش دست شسته سر
در بیابانهای توکل و انقطاع نهاد و برای ابلاغ پیام الهی صحراها
و جنگلها کوهها و دشتها را در پی نوردند و در وترین نقاط
میروند و چراغ هدایت کبری را فراراه محرومان از حق بری افروزند .
تاریخ بشر هیچگاه چنین نهضتی روحانی و تلاشی
عظیم را در چنین شرایط نامناسبی بیاد ندارد .

بیاد آریم که مولای بزرگ ما در باره این ایام تباران

چنین میفرمایند : (۱)

((. . . ما در قرنی زندگی میکنیم که اگر خواهیم با او صحیح آنرا
توصیف نمائیم قرنی است که در آن آثار و سانه عظیم دیده میشود .
سانحه اول سکرات موت نظمی را نشان میدهد که
فرسوده و غافل از خدا و الجاجت تمام با وجود علائم و اشارات يك
ظهور صد ساله نخواست است وضعیت خود را با استورات
و مبادی آن دیانت آسمانی وفق دهد . سانحه دوم درد زه
نظم جدیدی را اعلام میدارد که ملکوتی و متضمن نجات و فلاح عالم
است . و بطور قطع جایگزین نظم اول و در تشکیلات اداری آن
نطفه مدنی بی مثیل و عالمگیر نمایان است که بطور غیر مرسوم
در حال رشد و بلوغ میباشد . اولی منطسوی و در ظلم و خونریزی
و ویرانی مضمحل میگردد و دیگری منظره عدالت و وحدت و صلح
و معارفی بر روی مایه گشاید که در هیچ عصری نظیر آن دیده نشده
است . اولی قوای خود را مصرف رسانیده و سقیم و عقیم بودن

۱ - قد ظهیروم المیعاد

خود را ثابت نموده و فرصت خود را بنحوی غیر قابل جبران
از دست داده و با سرعت تمام بطرف زوال و ویرانی میگریسد
و دوی نیرومند و شکست ناپذیر زنجیرهای خود را گسسته و محقق
میسازد که یگانه پناهگاهی است که عالم انسانیت رنج کشیده
هرگاه از آلودگی های خود پاک شود میتواند بنسبیل آن بمقامی
که برای آن مقدراست نائل گردد . . .))

و در پایان وظیفه اهل بهاء را در چنین جهانسی
اینطور تعیین میفرمایند :

((. . . وظیفه ما آنست که با وجود مغشوش بودن اوضاع
و مظلم بودن مناظر حاضره و محد و د بودن وسایلی که در دسترس
داریم با کمال مسرت و اطمینان و استمرار زحمت کشیده بهر وسیله
که ممکن باشد بسهم خود کمک کنیم تا قوای را که حضرت بهاء الله
ترتیب داده و اداره میفرمایند بچریان افتاده نوع انسان را ازوادی
بدبختی و مذلت باعلی رفرف قدرت و جلال برساند .))

+ + +

"آهنگ بدیع" امیدوار است که در چنین نهضت
روحانی که عموم اهل بهاء در آن مشترکند سهمی بعهد و گرفته
و تأییدات الهیه بتواند قدی در اجرای این وظیفه مهم بردارد .

ایشار و انقطاع

ع - صادقان

شیخی با جمعی از دوستان به گفتگو نشستند
بودیم به مناسبتی یکی از حاضران سخن
از ایشار و انقطاع و عدم تعلق به دنیا بپایان
آورد . دوست ما میگفت :
در آثار و الواح الهیه نصوص فراوانی در این باره از
اقدام هیاکل مقدسه نازل شده و در همه جا
احبای الهی را به عدم تعلق به امور دنیوی
و " انقطاع از ماسوی الله " امر فرموده اند .
از جمله حضرت بهاء الله میفرمایند :
راس الانقطاع هو التوجه الى شطر الله
والورود علیه والنظر الیه والشهاده بین یدیه "
وقتی سخن از " عدم تعلق " و " انقطاع "
بمیان می آید شاید برای بعضی این توهم حاصل
شود که اگر باید انسان به شئون دنیوی تعلق
خاطرنداشته باشد چه بهتر که ترك همه چیز
گوید و بگردد تنها سرد ریابان گذارد . البته این
فکر درست نیست . چون مقصود هیاکسل
مقدسه از " انقطاع از ماسوی الله " این نبود
که انسان در دنیا ماطل زندگی کند و سر بار
جامعه گردد . بلکه همانطور که حضرت امیر
(ع) فرموده اند :
" کن لعقبك كذاك تموت غدا " وكن لذنباك
كذاك تعيش ابدا " چنان در فکر عقبی باش که
گوئی فردا خواهی مرد و چنان در فکر دنیا باش

که گوئی هیچگاه نخواهی مرد .
باید در عین اینکه وظایف اجتماعی و انسانی خود
را انجام دهیم و کار را عبادت دانیم برای
بیشرفت مقاصد روحانی از ایشار جان و مال کوتاهی
نورزیم . داستان جانبازی های شهدای صدر
امر بین همین مدعاست . به تجربه ثابت شده
است که نزد آدمی چیزی از (جان) عزیزتر نیست
ولی احبای صدر امر به کرات و مرآت نشستان
داده اند که در راه محبوب و مولای خود از ایشار
جان شیرین کوتاهی نکرده اند و رقص کمان
و پای کمان بیدان فدا شتافته و گفته اند ای خوش
آن عاشق سرمست که در پای حبیب سوود ستار
ندانند که کدام اندازد .
این نفوس مقدسه صداتی این شعر معسرو
سعدی شیرازند که میگوید :
غلام همت رندان یا کجا زانم
که از محبت باد و ست دشمن خویشند
تود و ستان مسلم ندیده ای سعدی
که تیغ برکف و سریند وارد ریشند
یکی دیگر از حاضران گفت : در همین ایام که امر
به هجرت و ترك لانه و آشیانه است . دوستان
حق با انقطاعی تمام و عدم تعلق به مال و منال و جاه
و مقام قدم به میدان خدمت میگذارند و راه صحاری
و جزایر و روزنزدیک را در پیش میگیرند . بنظر

من همانطور که در صد رامر (شهادت) در راه -
محبوب نشان دهند مروج انقطاع و ایمان
یاران بوده در این ایام (هجرت) و رسیدن
از خانه و کاشانه و راحت و آسایش را نوعی از
(شهادت) میتوان خواند.

میزبان که مردی مطلع و کتاب خوان
بود گفت حضرت عبدالبهاء در باره (انقطاع)
در سفر اروپایی فرموده اند که اگر اجازه دهید
آنرا برای شما میخوانم. وی چون دوستان را شایق
به شنیدن آن بیانات مبارکه دید سفرنامه اروپا
را از کتابخانه اش بیرون آورد و چنین خواند:
" . . . عرض کردند آیا هر قدر از ششور جسمانی
کاسته شود بر حال روحانی بی افزایش؟ فرمودند:
ولی انقطاع بعدم اسباب نیست بلکه بعدم
تعلق قلب است. مادر طهران شب دارای همه
چیز بودیم فرد اصبح جمیع را غارت کردند بس
درجه ای رسید که قوت لایموت نداشتیم. من
گرسنه بودم. نان نداشتیم و والدہ قدری آرد در
دستم میریخت بجای نان میخوردم با وجود این
مسرور بودیم (بعد حکایتی فرمودند) که در ونفر
رفیق یکی غنی منقطع بود بایکی فقیر نیاد فرود.

بخواهش فقیر چون بختا " مسافر شدند از جمیع
علائق و اسباب گذشته رفتند. شخص فقیر بد
واقعاً " رفیق غنی ترك جمیع تعلقات نموده و از
تمام اموال و اوضاع گذشته میروید خیال مراجعت
ندارد باو گفت حالا که میروم پس صبر کن تا من
برگردم حماری دارم او را همراه خود بیاورم.
رفیق غنی گفت تو مرد سفر نیستی زیرا نتوانستی
از يك حمار صرف نظر کنی اما جمیع شوکت
و ثروت خود را من ترك کرده بگفته تو آدم و هیچ

فکر مراجعت ننمودم با آنکه همه چیز داشتم ولی
توسری مراجعت بی تریاری با آنکه جز يك حمار
چیز دیگری نداری. پس انقطاع بعدم تعلق
قلب است نه عدم اسباب و قلب چون فسارغ
باشد و منار محبت الله مشتعل جمیع امور مادی
و شئون جسمانی سبب ترویج کمالات روحانی
انسان گردد و الا غریق بحور آرایش است و لیس
فلسی نزد او موجود نباشد. . . ."

+ + +

هنگاهی که قرائت بیانات مبارکه پایان یافت
پس از لحظه ای سکوت یکی از حاضران گفت
من از آثار مبارکه به بیانی باین مضمون برخوردیم
که میفرمایند: ((اگر کسی قسمتی از ادراستی
خود را انفاقی نماید آنرا احسان خوانند ولی اگر
نفسی آنچه دارد بدهد و لونا چیز نباشد آنرا
ایثار گویند و باید احبا هر چه دارند در راه دلبر
یکتا ایثار نمایند))

در آثار مبارکه تاکید شده است که
در تقدیم تبرعات و اعانات باید عموم احبا
شرکت کنند یعنی بعموم افراد فرصت داده شود
تا مراتب انقطاع و اخلاص خود را ولوا تقدیم
بلغی ناچیز ابراز دارند.

یکی دیگر از دستاوردستان گفت این نکته
مرا بیاد خانگی انگلیسی که گیسوان زیبای
خود را برای کمک به ساختمان مشرق الاذکار
امریکا فروخت انداخت و شاید بدانید
لوحی در این باره از قلم میثاق باغخارا حبیبی
نجف آباد صادر شده. به تقاضای عموم
حاضران دوست ما قسمتی از آن لوح را چنین
خواند: (۱)

(. . .) از جمله قضایان عجیبه که واقع گشته است این است که مشرق الاذکار در قطب امریکه بنیان میگردد و بعضی نفوس از اطراف اعانه بآن معبد رحمانی میفرستند . از جمله خانم محترمی در منچستر قریب لندن با اعانه برخاست ولی از مال دنیا چیزی نداشت . چون اعانه مالی نتوانست موی لطیف ظریفی داشت که در نهایت طراوت زینت روی او بود و شمائل تزیین میداد . موی بلند مشکبوی خود را بدست خود مقرر نمود و بمزاد داد تا فروخته گردد قیمت آن اعانه مشرق الاذکار شود . ملاحظه کن که در نزد نساء عزیز تر از موی با ظرافت و لطافت نه آن محترمه فی الحقیقه بتمام جانفشانی قیام نمود هر چند این عمل سزاوار نه و عبد البها ابد بآن راضی نبود ولی چون دلالت بر نهایت جانفشانی مینمود لهذا بسیار متاثر شد و در نزد خانمهای غرب و امریکه گیسوس بسیار عزیز است یعنی از جان عزیز تر است . آنرا فدای مشرق الاذکار نمود . حکایت کنند که در زمان حضرت رسول اراده مبارک تعلق گرفت که لشکری بسمعی توجه نماید . دادن اعانه از برای این جهاد با حباء تکلیف شد . یکی هزار شتر با بار گندم تقدیم نمود یکی نصف مال خویش را تقدیم کرد یکی جمیع اموالش را اعانه نمود و علی هذا القیاس ولی پیرزنی مقداری خرما داشت و جز آن خرما چیزی نداشت آنرا آورد و اعانه تقدیم نمود . حضرت رسول روحی له الفد افرمود این خرما سی جزئی را بالای جمیع اعانا تبینند تا بر جمیع اعانات تفوق یابد . این نخل بآن بود که آن پیره زن جز آن خرما یقلیل چیزی مالک نبود . حال

این خانم محترمه متاعی جز موی مشکبوی نداشت آنرا در سیل مشرق الاذکار فد نمود . ملاحظه کنید که امرالله بجه درجه قوت یافته که خانمی فرنگی گیس خویش را فدای مشرق الاذکار می نماید . ان فی ذالک بعبره لا ولی الا لیباب . . .)) همه دوستان یکدل و یک زبان به همت والای آن - خانم انگلیسی آفرین گفتند وکل تصدیق کردند که این خانم محترمه منقطع با ایثار چند رشته موی ناقابل و آن پیره زن عرب با اهدای چند دانه خرما نام خود را جاویدان ساخته اند و تعریف ((ایثار)) که از قلم مبارک صادر شده در باره هردو صدق میکند .

دوست دیگری که سرد و گرم روزگار چشیده و - سالیان متمادی در سراسر خاک مقدس ایران به نشر نجات الله و ابلاغ کلمه الله مشغول بوده لیخندی زد و گفت داستانی که خود چند سال قبل شاهد آن بوده ام از نثار کیفیت با ایثار موی آن خانم انگلیسی و آخرمان آن پیره زن عرب فرقی ندارد . همه حاضران تعجب گمان از وی خواش کردند داستان خود را بیان نمایند . دو سه سال خورد و مادر حالیکه روی صندلی جا بجا میشد و گویی از تکرار آن خاطره شادی مخصوصی در قلبش احساس میکرد چنین آغاز سخن کرد :

شور
 قریب بیست سال قبل بود . در آن ایام که جوانی در سر و عشق خدمت با مرالله در دل داشتم بسیاری از ایام سال را به سفرهای تشسویقی در خطه مقدس ایران می گذراندم . گاهی بشمال و وقتی بجنوب و زمانی بشرق و روزی بغرب این خاک پاک سفر میکردم . شی رادرد می یاد رشهری در میان دوستان حق بیایان میرساندم .

زیارت بیانات مبارکه و توضیح بابیان گری که داشتیم آنان را به اجرای او امر الهیه و دستورات مولای توانا تشویق و تحریص می‌کردم .

خوب بیاد دارم در یکی از این سفرها که بصفحات شمال کرده بودم شبی در یکی از قصبات که عده قابل توجهی از احباء در آن ساکن بودند توقف کردم . در آن ایام حضرت ولی امرالله بنسای مقام الهی را شروع کرده بودند و طی تلگرافاتی ضمن اعلام پیشرفت ساختمان این مقام مقدس احباء را برای تقدیم تبرعات جهت آن بنسای جاوید تشویق می‌فرمودند . من نیز در آن سفر از طرف محفل ملی ما مورشد بودم ضمن ابلاغ پیام مبارک احباء را به تقدیم تبرعات تشویق نمایم . باری شب ورود به قصبه طبق معمول به احباء اطلاع داده شد که در منزل یکی از دوستان معروف که رئیس محفل روحانی نیز بود حاضر شوند . باسی از شب گذشته احباء که غالباً کشاورز و مریخی کاسب بودند بتدریج جمع شدند و محفلی عمومی تشکیل شد . پس از تلاوت مناجات و الواح شروع به صحبت کردم و ضمن بشارت پیشرفت ساختمان مقام اعلی و ابلاغ دستورات مبارک مبنی بر مشارکت احباء در تقدیم تبرعات جهت تکمیل این بنسای رفیع البنیان یکی از تلگرافهای هیکل اطهر را که بتازگی رسیده بود قرائت کردم (۱) حضرت ولی امرالله در آن تلگراف چنین می‌فرمایند : ((از عموم یاران در سراسر عالم رجاء دارم که این فرصت گرانبهارا مغتنم شمرد و بوسیله تقدیم تبرعات مستمر کمال

فتوت در این سبیل مجاهده نمایند تا این مشروع جلیل پیشرفت حاصل نماید . . . شایسته چنان است که با تسریع در اتمام این مشروع مقدس جزئی از دیون لانهایه خود را بباس حق شناسی نسبت به شهدای امراد (نمائیم) ضمن صحبت حائی که آن شب در آن محفل برای احباء کردم بیشتر بر این نکته تکیه کردم که مولای ما از ما (رجا) می‌فرمایند که با تقدیم تبرعات ناچیز در این افتخار شریک و سهمیم گردیم تا جزئی از دیون خود را به برادران شهیدی که خون پاک خود را در راه این امر ایثار کرده اند ادا کرده باشیم .

حاضران از زیارت پیام مبارک و بیاناتی که ایراد شده بود به هیجان آمدند و شور و شوق در تقدیم تبرعات از خود نشان دادند . طبق معمول کاغذهای کوچکی بین دوستان توزیع شد و هر کس مبلغی را برای این مناسبت تقبل می‌کرد آن مبلغ را با اسم خود روی آن ورقه می‌نوشت .

پس از جمع آوری اوراق تقبلی و پذیرائی از دوستان محفل خاتمه یافت و احباء به منازل خود رفتند ولی اعضای محفل روحانی باقی ماندند که جلسه فوق العاده تشکیل دهند . جلسه محفل تشکیل شد و ضمن قرائت وثبت تقبلی های احباء ورقه تقبلی (عموحسن) را قرائت کردند که یکصد تومان تقبل کرده بود . قرائت این مبلغ تعجب شدیدی بین اعضای محفل روحانی بوجود آورد . من چون (عموحسن) رانی ششم از احوال و کسب و کار او جویا شدم در جواب هم **گفتند** او یکی از احبای قدیمی است که متجاوز از

شصت سال دارد و چیزی از مال دنیا جز بیسکالاغ ندارد که با آن به سیله و روی مشغول است بدین نحو که از کسبه عمده قصبه مقداری اجناس مختلفه به نسیه می گیرد و آنها را بوسیله الاغش به دهات و روستاهای اطراف می برد و میفروشد و پس از فروش آن اجناس به قصبه مراجعت میکند و پس از برداخت وجه اجناس با سود جزئی که از این راه عایدش میشود امرار معاش میکند و ما که او را بخوبی می شناسیم میدانیم که او هیچ وجه توانائی برداخت یکصد تومان را ندارد . همه بقراین عقیده متفق بودند که "عموحسن" (که بی سواد هم بود) در گفتن این مبلغ اشتباه کرده و شاید مثلا "یکصد ریال" گفته یا عموحسن درست گفته و کاتب اشتباه نوشته است .

اعضای محفل ضمن ثبت و محاسبه تقابلی همسایه ورقه "عموحسن" را به حساب نیاوردند و یقین داشتند که او توانائی تقدیم چنین مبلغی را نخواهد داشت . باری جلسه محفل روحانی خاتمه یافت و اعضا خدا حافظی کرده رفتند و من شب را در همان منزل خوابیدم . صبح روز بعد در حدود ساعت ۸ با اتفاق میزبانان مشغول صرف صبحانه بودم که در منزل رازدند خبر دادند که "عموحسن" است او را بداخل منزل خواندیم "عموحسن" به اطاق وارد شد و پس از احوال بررسی در حالیکه مبلخ یکصد تومان به صاحب خانه (رئیس محفل روحانی) میداد با کمی خجالت گفت . فلانی از اینکه مزاحم شدم می بخشید آمده ام تقبلی دیشب را بپسرد از من که بفرستید ارض اقدس البته

اگر کم است فسلانی (اشاره بمن) می بخشند شما خودتان میدانید که بیش از این مقدورم نبود . میزبان که فوق العاده متعجب شده بود گفت . آخر عموحسن شما این پول را از کجا آورده ایند؟ شما که غیر از یک الاغ چیزی ندارید . من که خوب اطلاع دارم عموحسن در حالیکه کمی سرخ شده بود سرش را بریزانداخت و گفت .
 — همان الاغ را که داشتم . صبح زود فروختم و این صد تومان پول آن الاغ است .
 میزبان با تشدد گفت — خوب حالا بدو ن الاغ چه میکنی ؟ با چه وسیله گذران میکنی؟ عموحسن با لحنی مصمم اشاره به باهایش کرد و گفت .
 — اگر الاغ را فروخته ام این یاها را که دارم . اجناس را با کوله پشت به دهات می برم و میفروشم شما غصه مرا نخورید . خدا کریم است . من تلاش خود را می کنم . آنچه باید برسد میرسد
 میزبان با لحنی آمرانه گفت .
 — عموجان مولای ما هیچوقت از تو که گنیه دار ائیت یک الاغ است توقع ندارد که آنرا هم بسرای ساختمان مقام اعلی بفروشی . الحمد لله در جامعه بهائی افراد ثروتمند هستند . . .
 "عموحسن" سخنش را قطع کرد و گفت .
 جناب . . . شما درست میگویند شما رئیس محفل هستید ولی اینجان نمیتوانید برای من تکلیف معلوم کنید این مربوط بمن و مولای من است . من مگر دیشب جناب . . . (اشاره بمن) تلگراف مبارک را برای ما نخواندند که حضرت ولی امرالله از همه ما (رجا) کرده بودند؟ مگر میشود آقاائی ازینده اش تقاضائی بکند و او توجه نکند؟ مگر این ساختمان مرقد حضرت اعلی نیست که

خون خود را در راه امرنثار کردند؟ این پولها
چه قابلی دارد؟ خواهش می‌کنم شما برای
من دلسوزی نکنید آنرا به ایشان (اشاره بمن)
بدهید که بطهران ببرند با اعانات چندین هزار
تومانی اجباء به ساحت اقدس تقدیم کنند
برگ سبزی است تحفه درویش . . .

"عموحسن" در حالیکه آماده رفتن میشد بی‌
میزبان گفت: شما برای من نگران نشوید مولای من
میدانم برای اطاعت امرش آنچه از مال دنیا داشتم
دادم اگر خدا بخواهد باز هم بمن میدهد . . .
و از جای بلند شد خدا حافظی کرد و رفت و ما را در
بهت و حیرتی کم نظیر بجای گذاشت . . .

من آنروز قصبه راترک کردم و دنبال ماوریت خود
به دهات و نواحی دیگر سفر کردم در حالیکه
هیچگاه خاطره انقطاعی را که عموحسن از خود
نشان داد از یاد نمی‌برم و او را مصداق این بی‌
مبارک میدانم که فرموده اند اگر کسی آنچه را که
دارد و لولوتاجیز باشد انفاق کند آنرا "ایثار گویند"
یکی از حاضران حرفش را قطع کرد و پرسید آیا
دوباره گذارتان به آن قصبه افتاد و از حال و کار
عموحسن خبری بدست آوردید؟ دوست
جهان دیده ما گفت اتفاقاً "یکی دو سال بعد
سفری به آن ناحیه و آن قصبه کردم با سابقه ذهنی
که داشتم در یک محفل عمومی عموحسن را دیدم
که همانطور سرخوش و سرحال در محفل حاضر
شده بود از کار و کسب او جویا شدم و پرسیدم
پس از آنکه آن سال الاغ خود را فروختید چه
کردید؟ خنده ای کرد و گفت از آن بی‌بعد بحمد الله
وضع کسب و کارم خوب شد و حالا بجای
یک الاغ یک قاطر دارم که با آن به پیله وری

مشغولم و بالحن اطمینان بخشی اضافه کرد:
جمال مبارک هیچوقت بندگانش را در مانده
نمی‌گذارد . . .

+ + +

سخن دوست ما که به اینجا رسید همه حاضران به
اتفاق حرفش را تصدیق کردند و عموحسن را در ردیف
آن خانم انگلیسی و پیره زن عرب دانستند یکی
از دوستان شعر شناس گفت (حافظ) خود مان
در وصف این نفوس مقدسه چه خوب گفته است -
آنجا که میگوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
چون وقت دیر شده بود در حالیکه با میزبان
وداع می‌کردیم همگی عازم رفتن شدیم. همین دوست
ادیب ما گفت حالا که امشب اینمه در باره ایثار
و انقطاع از ما سوی الله داستانها گفتیم بیائید
یادی از شاعر فقید بهائی جناب عباس طاهری
علیه رضوان الله بکنیم و ما او همزمان شده بگوئیم:

خدا انقطاعی خواهم از دنیا که گریه طوفان

بگیرد روی خشکی را سازد ترغبار من

یادداشتها

در بارهٔ حیات و خدمات ایادى امرالله
جناب حاج میرزا محمد تقی معروف به

ابن ابر

این یادداشت ها منتخبی از رساله ای است که نگارنده این سطور حد و بیست سال قبل در شرح احوال و آثار حضرات ایادى اقدام امرالله آغاز به تالیف کرد ولی بعلل مختلف تکمیل و انتشار آن بعهده تعمیراتی افتاد. اینک اهتمام تمام می شود که متدرجا یادداشت های پراکنده ای را که از آن زمان در دست مانده جمع و تلفیق کند و در طول زمان به لحاظ شریف خوانندگان عزیز آهنگبندی برساند. چون اطلاعات موجود در سلسله حیات و خدمات ایادى اقدام امرالله در مجموع قلیسلی و محدود است امید دارد که این اقدام کوچک در دیده لطف و عنایت دوستان بزرگوار منظور آید و از ارشاد و هدایتشان بهره موقورترد. شاپور راسخ

در تحقیق راجع بمنابع و مأخذ مربوط به شرح احوال و آثار و خدمات ایادی ام‌الله جناب ابن ابهر ضمن تفحص در اوراق و مکاتیب متعلق بخاندان جلیل آن نفس نفیس به رساله ای برخورد کردم به قلم رقی در بیست صفحه که میرزا فخرالدین برادرزاده جناب ابن ابهر در ترجمه حیات جد و والد و تاحد و دی نیز مضمون گرانقدر و الا گهره سال ۱۳۳۱ هجری قمری نوشته است و هر چند آن رساله تمام نیست و ظاهراً قسمتی از اوراق آن مفقود شده است اما از جهت آنکه بدستور خود ایادی ام‌الله تحریر شده و در مواردی نیز به خط آن حضرت تکمیل و تصحیح گردیده و واجد ارزشی بسیار است. ذیلاً قسمتی از آن رساله عیناً نقل میشود و بحث و تفصیل در آن بمقاله دیگر محول میگردد.

" بسم اللہ یطوف حوله الاسماء
 حمد و ثنا ملک فضل و عطا جمال اقدس ابهری
 را سزا است که موفق فرمود در صفر سن این ضعیف
 نابود میرزا فخرالدین ابن مرحوم میرزا عبد العظوم
 ابن مغفور میرزا عبد الرحیم اصفهانی الاصل
 ابهری المسکن را بصرف فضل وجود به عرفان
 خود مویب نمود بجوهر فضل و موهبت بنبوت
 بر عهد و پیمان محدود . . . و بعد حسب الامر
 حضرت عم معظم ایادی ام‌الله خدام
 عبد البها منادی میثاق حاجی میرزا محمد تقی
 المخاطب من لسان العظمه به ابن ابهر
 روحی فداه نظریه علتی که در چشم ایشان
 بواسطه نقل زنجیر ناصرالدین شاه در این اواخر
 بروز کرده که چشم راست ایشان بگلگی بواسطه
 آبضایع شده و یکی دیگر هم ضعیف گشته

و از طرفی هم اطباء تأکیدات اکیده دارند که نهایت مدارا و ملاحظه را در نوشتن و خواندن داشته باشند لهذا این خدمت را بعهده بنده واگذار فرمودند که مختصری از وقایع زمان جد مرحوم و شرح حال والد مرحوم و کیفیت حسن خود عم معظم را در رزنجان و در طهران بقدری که در نظر است بنویسم مجلاً این که در سنه ۱۲۶۰ جد مرحوم (میرزا عبد الرحیم) در نجف اشرف پس از تکمیل تحصیل و فراغت در علوم دینی و ریاضی و حکمت و کلام به ابهر مراجعت کرد و وجده مرحومه بلیقیس خانم بنت مرحوم میرزا کاظم ابن میرزا محمد ابن میرزا بهاء الدین ابن میرزا مفضل ابن میرزا معلائی خانقینی کنه از خانواده های نجیب و مشهور بود و اختیار نموده و بعد به جهت زیارت حضرت رضابه مشهد مشرف می شوند و یکسال و نیم در آن جا توقف و عمه روزه به کتابخانه حضرتی رفته روزی سه چهار ساعت مشغول سیرت و کسب اطلاعات از علوم غریبه که کتاب آن ها منحصر به کتابخانه حضرتی بود و بوده اند پس از مدت مزبور به ابهر مراجعت می کنند .

از قضا همان اوان که وجود مبارک حضرت اعلی روح ما سواه فداه را ما مورین د ولتی به آذربایجان می بردند یک جلد از کتاب های مقدس ایشان در منزل هیدج که در فرسخی ابهر و منزلگاه عمومی است بدست صاحب منزل می افتد و آن کتاب مبارک را کسی از علمای فهمند تا این که پس از مراجعت ایشان کتاب را میزبان هیدجی (۱) بایشان ارائه می دهد و ایشان مدتی مشغول ملاحظه و خواندن آن کتاب می شوند . پس از ملاحظه گفته بودند که این کلمات و این قلم یا از قوه بشر خارج و یا اگر هم قلم بشری باشد صاحب این قلم اول

(۱) حضرت سمن در تاریخ که راجع به احوال قدما می نوشته اند نام وی را حاجی غلامرضای هیدجی ذکر کرده اند

شخص است درد نیا و تمام کلمات ایشان حق و مقصودشان را نمی توان انکار نمود. پس از ملاحظه این کتاب ایشان مومنین حضرت اعلی می شوند لکن چون مومنین آن زمان خیلی کم و نهایت مستور بودند خاصه در قصبه ابهر که هیچ نبوده ایشان با اهل و عیال بقصد سفر کربلا می افتند که شاید در منازل و یاد آن محل مقدس که محل عبور عمومی است بشخصی مصداق شده و ایمان خودشان را تکمیل نمایند آن بوده که حرکت کرده و در کربلا منزل شیخ جلال الدین مجتهد معسوف وارد و در آن جا منزل می کنند. آن زمان مقارن وقتی بوده که مرحوم ملا ابوتراب شهید و سرادش ملا عبد الرزاق بلباس درویشی فرارا "از ایبران وارد کربلا می شود و مرحوم جدم هم بملاحظه مقصد مقدسی که داشته همواره مایل به مجالست و مراودت اشخاص سیاح و درویش بوده اند که شاید از این قبیل اشخاص کسب اطلاعات نموده و معلومات خود را تکمیل نمایند. روزی در میان صحن حضرت امام حسین ملا عبد الرزاق مرحوم را بلباس فقر ملاقات کرده کم کم با او خلطه و آمیزش نموده مشغول تحقیقات می شوند. از قضا او هم خودش از مومنین فراری بوده مطالب را کما و کیفاً "بجهت جدم مرحوم صحبت کرده. خلاصه پس از اقامت یکسال در کربلا از آن جابه اتفاق مرحوم ملا عبد الرزاق به طرف ابهر حرکت می کنند. آن زمان عم معظم حضرت ابن ابهر و ساله بوده اند و والید مرحوم (میرزا عبد العطوف) شش هفت ساله لکن در آن سفر و والد را (میرزا عبد العطوف) همراه نبرده بودند و ایشان را منزل مرحوم میرزا کاظم جدم

مادری خود گذاشته بودند. بهر صورت باتفاق ملا عبد الرزاق وارد ابهر می شوند و مدتی در ابهر بوده که روزها ملا عبد الرزاق در حیات بیرونی منزل داشته و شبها او را به کتابخانه می آوردند و مدت ها با او صحبت محرمانه داشته اند. . . . مدتی در قصبه ابهر توقف نموده بعد قصد مهاجرت قزوین را میکنند و آن اوقاتی بوده که تحصیلات والد مرحوم در ایبران بدرجه کمال رسیده بود و لازم بود که برای تکمیل تحصیلات بعراق عرب رفته مثل این که معمولی کل علماء ایران است. گویا قبل از مهاجرت قزوین والد مرحوم را بطرف عتبات عالیه حرکت می دهند و خودشان با اهل بیت که عبارت باشند از عم معظم حضرت ابن ابهر و عمه بزرگ و عمه کوچک و جد و منغوره و چند نفری هم نوکر و کلفت بجهت خدمت گویا ملا عبد الرزاق مرحوم هم در این سفر همراه بوده بسمت قزوین حرکت می کنند و علت عمدتاً حرکت قزوین و مطلب بوده یکی این که بواسطه جنبه تقدس و نطقیت مرفوع جد (مرحوم میرزا عبد الرحیم) مسئله مسجد و منبر ایشان طوری مرتب بوده که گاه روزهای جمعه از اطراف ابهر از دوسه فرسخی بجهت نماز و استماع و عطف حاضری شوند. این مطلب اسباب بغض و عناد اقا جواد شیخ الاسلام پسر عموی بزرگ. مرحوم جد بوده و قبل از ایشان او طرف رجوع عامه بوده میگردد. کم کم اشهرار را باذیت و صدمه آن مرحوم و امی دارد منجمله يك نفر از عشایر را که آقای حنی نام داشته و نسبت خاله زادگی با جد داشته است و خیلی هم مراد میکرده و از جمله دزد های طراری بد ا بوده او را تحریک می کنند که روزها آمده درست محل عبور خود را معین میگرد و شب می آمده و آن چه کسه

میتوانسته به سرقت میبرد و بطوری که در اوقات حرکت قزوین آن چه پول نقد و جواهر و اشیاء نفیسه که داشتند بکلی به سرقت رفت و علت عمده آن بوده که گواشیخ الاسلام سابق الذکرا تصدیق جد مرحوم فی الجمله باخبر شد و عوام الناس را واداشته بود که چون شما امروز اعلم علماء هستید خوب است شما کتابی در رد دین بای بنویسید .

آن زمان هم مقارن اوقاتی بود که دیگر گاهیی بیس از او مسئله قتل و غارت اجدای زنجان و شهابت جناب ملا محمد علی حجت بود (۱) ایشان ملاحظه کرده بودند که اقامت ایشان در ابهر بیشتر اسباب اصرار حضرات بر نوشتن کتاب رد می شود و آن هم برای ایشان محال بود که کم امتناع ایشان از نوشتن کتاب مزبور سبب آشکار شدن مومن بودن ایشان می شده . این بوده که قصد مهاجرت نمود و به قزوین رفته بودند و مدت ۵ سال هم در قزوین منزل در یکی از عمارت های مرحوم میرزا رسول مستوفی وزیر مالیه قزوین که سمت خاله زادگی با ایشان داشته اقامت نموده و در قزوین با اجدای الهی حشر تمام پیدا کرده . آن زمان مجتهد معروف قزوین سید علی بود و او فتوای قتل ایشان و حکم تکفیری داد و لکن بواسطه منتهای تقدس و ورع ایشان و کمال درجه علمی آن مرحوم چند آن محل اعتنای عموم نمی شود بلکه بعکس سبب انزجار طبایع از مجتهد مزبور می شود .

آن اوقات هم معظم به سن ۱۵ سالگی در مد رسه مشغول تحصیل بوده اند و تا آن زمان نه ایشان و نه هیچیک از اهلبیت از مسئله ظمور حضرت باب و رجعت حسینی مطلع نبودند تا اینکه

جد مرحوم بقصد سرکشی بملك خود شان که در ضیاء آباد نه فرسخی قزوین حرکت می کنند و آقا جمال معروف در همان اوقات وارد قزوین می شود .

اجدای قزوین اسباب ملاقات او را با حضرت عم (جناب ابن ابیر) من حیث لایعرف فراهم میکنند . در مجلس اول بعد از آنکه مژده و ظمور حضرت باب و من یظهره الله را از آقا جمال می شنوند فوراً تصدیق می کنند و از مشارالیه استدعای همراهی را می کنند که معاً حرکت نموده و سر وند مشرف گردند . آقا جمال هم فرد ای همان روز را عازم ضیاء آباد بود و که ملاقاتی با جد مرحوم نموده و از آن جا بطرف ساحت قدس حضرت من یظهره الله حرکت نماید مع معظم هم به نهایت شوق بای پیاده از دروازه زنجان بیرون آمده در میان راه به آقا جمال می رسد با هم در نهایت اشتیاق مشغول صحبت امری و تحقیقات میشوند تا وارد ضیاء آباد شده و با اتفاق آقا جمال منزل می گیرند . پس از قدری رفع خستگی منزل جد مرفوع (میرزا عبد الرحیم) میروند و جد مرفوع نهایت رضایت و خشنودی را از این اتفاق اظهار می دارد چه که قصد اولیه ایشان تصدیق فامیل خود شان بوده که بکمی هم تعالییم الهیه را در تمام نقاط منتشر نمایند بلکه اسباب ملاقات آقا جمال هم در واقع و نفس الامر اشاره سری خود شان گشته و از ضیاء آباد آقا جمال خد احافظی کرده و او طرف تبریز و جد مرحوم با اتفاق عم معظم به ابهری روند .

آن اوقات مسئله بهائی بودن آن مرحوم (میرزا عبد الرحیم) بکلی فاش بود و واهالی ابهر به شدت محبت و ارادت که بواسطه تقدس و علم

(۱) ربیع الاول ۱۲۶۸ هـ . ق .

ایشان نسبت به ایشان داشتند این مطلب را از اشخاص دیگری که ایشان را العین و تکذیب میکردند حمل به غرض و عداوت میکردند چه که آن ها معدودی بودند از اقوام خود ایشان لکن با آقا جواد شیخ الاسلام مطیعتر بودند بالنسبه .

... چهار رنج ماه بعد از این مرحله آقا جواد از این دنیا میگذرد و چهار اولاد بسیار مغرض و با شقاوت از او باقی ماندند . . . آن ها بنای ضدیت را با جدم می گذارند . . . از رسته مطلب دور افتادیم مقصود از مسافرت جدم مرحوم بطرف ابهر و تصدیق عم معظم بود . پس از چهار ماه مجدداً از ابهر به قزوین مراجعت نمودند .

آن اوقات جد ه ام (بلقیس خانم) مشغول ختوماتی که در اخبار ائمه هدی سلام الله علیهم وارد است که هر کس بآنها اداوت نماید ذلهور حضرت مهدی . . . رادك می کند بوده است و آن او را باید در اوقات مخصوصه پس از نماز اداوت نمایند . روزی عم (ابن ابهر) رو محترف جد ه کرده گفته بود والد ه ازس شما مشغول ذکر و ختم شدید آخرالمرزمان ظهور حضرت را درك کردید . يك دفعه مانند دیوانگان جد ه ام خودش را بزمین زد و بیهوش می شود . پس از مقداری به حال آمده مجدداً از عم تحقیقات میکند . ایشان مراتب را مفصلاً بیان می کنند . میروند خدمت جدم از ایشان تصدیق می خواهد . ایشان هم معلومات خود را کما هو حقه بیان می کنند . این بوده که جد ه ود و عمه من بواسطه عم با مرمبارك تصدیق می کنند و جد ه هم مانند کرده . نار بهريك از دستان خودش ملاقات می کنند^{مطلب} راللقاء می کند بعضی آن ها مومن میشوند و بیشترشان ترك دوستی کرده و لعن و تکفیر می کنند .

همین مساله باعث شد که روز بروز مطلب از برده بیرون افتاد و کم کم بعضی از اقوام که ساکن قزوین بودند بصدد افساد و شیطننت افتادند منجمله میرزا محسن ابهری یکی از خویشاوندان پدری جدم . . . در آن زمان جدم بمرض ضیق النفس مبتلی بود و بواسطه پیسری وضعف بنیه مرض او شدت بود و همین حال مصادف شده بود با ورود مرحوم پدرم (میرزا عبدالمطوف) که مدت ۲ سال بوده به نجف و کربلا برای تحصیل علوم رفته بودند معلومست ایشان هم فقط در فقه و اصول مشغول بوده اند و از مجتهدان آن زمان حاجی سید حسن گوکمری معروف اجازه گرفته که در واقع مجتهد بودن خودشان را به تصدیق رسانید و وارد قزوین گشته که چند روزی توقف نمود و ملاقاتی از والدین خود بعمل آورده بعد با ابهر بروند . حسب المرسوم^{سوم} مملکتی اهالی قزوین از عالی ودانی در سه یم اول ورود به جهت دیدن و تبریک ورود می آمدند و اهل بها هم در جزه جمعیت بودند و جمعی از اهل ابهر هم علی الاتصال در آن منزل حاضر و ملتزم از آن خطه میرزا محسن سابق الذکر بوده که یکی از ترتیبات باخبر و متهمین به دیانت بهائی را خوب می شناخت پس از آن که قدری مجلس خلوت شده به میرزا محسن تمامی تفصیل امری را که بعقیده خودش کبر بوده به جهت والد م گفته و در قانون اسلامی هم معلوم است که مرتدین هر کس یا شمس واجب القتل مگر زن بقول جمعی که تا سه دفعه توبه اش مقبول است . حواس و الدبگی متفرق بطوری که آن روز غذا نمی تواند بخورد و همین طور شش تا اینکه جد ه ام از حال پیسرش باخبر شده و از علت حزن و اندوه سؤال می کند . والدیه خیال این که والد ه اش (بلقیس خانم) از جاری کاری اطلاع است می گوید مطلب بسیار مهم مشکلی پیش آمده

که مرا یکی از هر خیالی باز داشته و آن این است که از قرار گفته جمعی از عشایر و والدیم از دین اسلام منحرف گشته و پیرو دین جدید شده چون در موقع ورود من بعضی از متهمین به مذہب جدید هم بملاحظه دوستی ایشان دیدن من آمدند این مساله اسباب قوه ظن من شده و هر چه ملاحظه می کنم والدیم رانه شخص بی علمی میدانم که بدون تحری دیانت محکمه محمدی را از دست داده و به تقلید اشخاص بی علم دین بهائی را قبول کند و نه او را آدم بی عقلی میدانم که بعضی شنیدن فقط بهوای نفس باین امر خطیر که نه دنیا دارد و نه آخرت اقدام کنند مگر نمی بینند که مجدالدوله حاکم خمسہ چندین هزار نفوس را در زنجان کشته و خانه های

آن ها را خراب کرده این ضرر دنیا و ضرر آخرتی هم معلومست . این خیالات مرا نزدیک است دیوانه کند . جد ، ام نظر باینکه از جمله زنبهای پرتدبیر و عاقله عصر خود بود ، بدون تامل جواب نداده و گفته بود که شما بد خودتان را درست قول و متدین و عالم می دانید یا خیر؟ والدیم جواب داده بود البته همین طور است . جد ، ام گفته بود پس خوب است این مساله را امشب با حضور خودتان از خود او تحقیق کنیم . والدیم راضی نشده ، لکن در بحر خیال غوطه و راست . جد ، ام مسئله کماهی برای جدم می گوید و ما هم در این خصوص مشورت نموده بالاخره مطلب منجری شود باین که پدرم را بحال خود گذارند تا خودش به خیال شد . خود تحقیق نمود و هرگاه موفق بایمان بود مومن خواهد شد .

بخطه دارد

توضیح و پیروزش

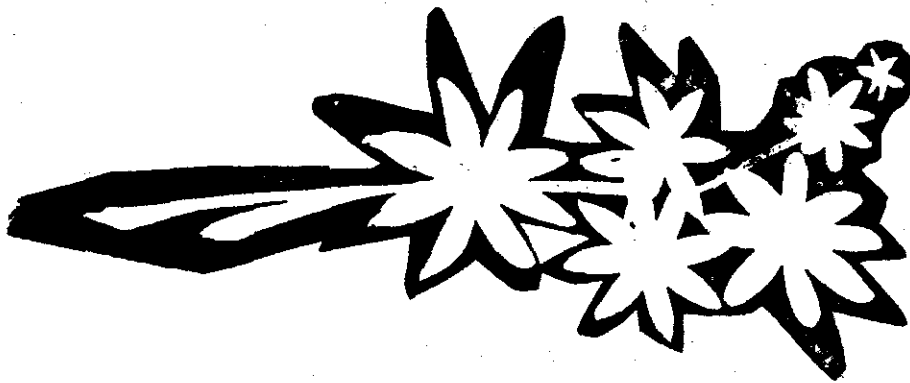
عکسی که در صفحه ۲۱۵ شماره ۷ و ۸ سال ۲۳ آهنگ بدیع منتشر شده مربوط به مقاله دیگری است که جناب عنایت الله سمندری برای ما ارسال داشته اند و اشتباهاً به جای عکس جناب آقا هادی فرهادی که قرار بوده است همراه مقاله مربوط به شن احوال خاندان فرهادی نشریابد درج شده است . با پوزش از نویسنده محترم مقاله و خوانندگان عزیز بدین وسیله مطلب را تصحیح می نماید .

عید گل

اوی بیضائی

از یک محشر

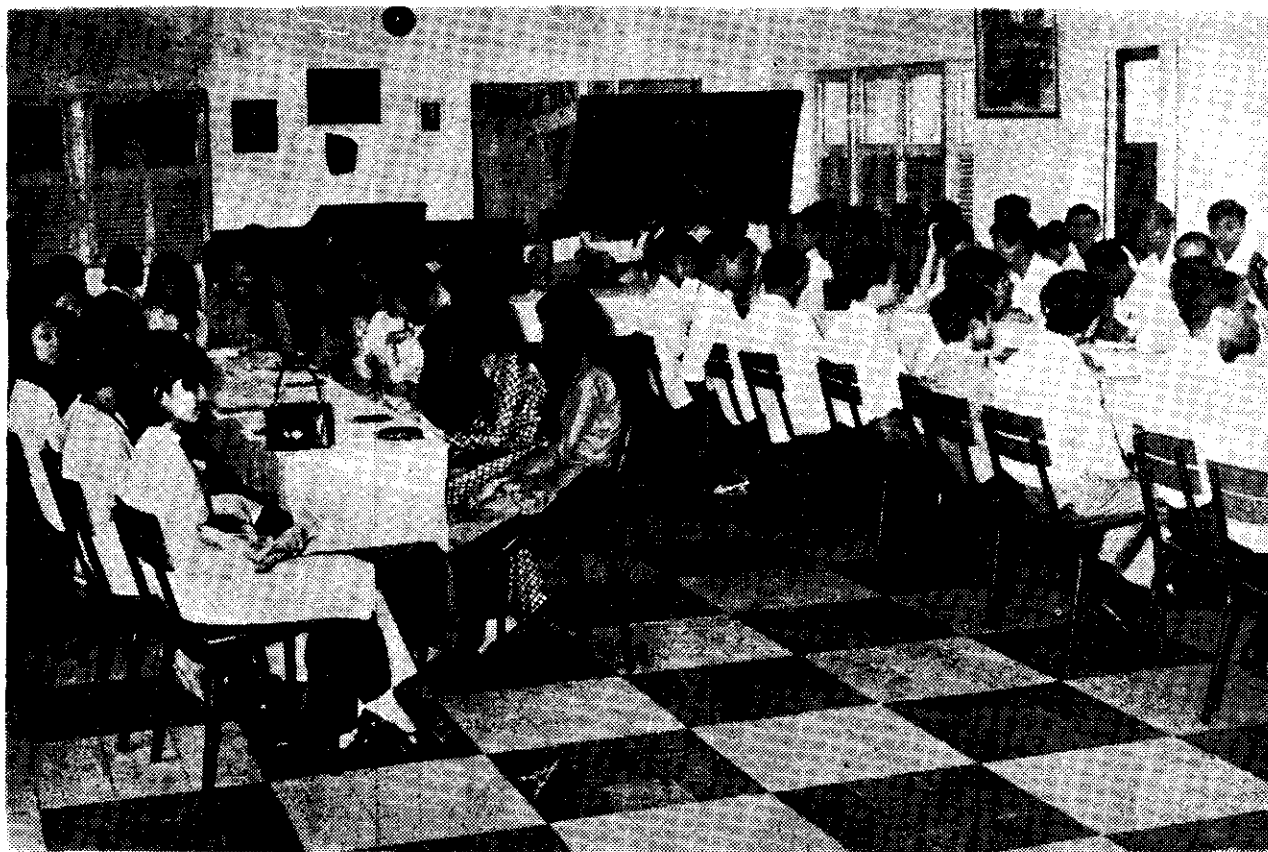
عید رضوان است ویزدان بسته کیمه انرا طراز	عید رضوان است ویزدان بسته کیمه انرا طراز
میرد روح طبیعت سوی ملک مانیا ساز	میرد روح طبیعت سوی ملک مانیا ساز
زانکه یکسان گشت اندک نزد یزدان سنگ و خشت	زانکه یکسان گشت اندک نزد یزدان سنگ و خشت
عید گل یا عید گل را امید هد رضوان درود	عید گل یا عید گل را امید هد رضوان درود
لاله میخندد به هامون آب میرقصده رود	لاله میخندد به هامون آب میرقصده رود
زانکه رضوان عید گل بگرفته در اردیبهشت	زانکه رضوان عید گل بگرفته در اردیبهشت
آبشار امروز از دی دارد افزون تر خروش	آبشار امروز از دی دارد افزون تر خروش
سبزه ترشد بساط افکن چمن شد حله پرش	سبزه ترشد بساط افکن چمن شد حله پرش
گل دمیده است از چراغ دیروقتندیل گمشد	گل دمیده است از چراغ دیروقتندیل گمشد
هر طرف بینی دوان دلاله باد شمال	هر طرف بینی دوان دلاله باد شمال
گل زبرقع مینماید چهره باغ نسج و دلال	گل زبرقع مینماید چهره باغ نسج و دلال
کز شجر تابد قروغ ایزدان در طرف گشت	کز شجر تابد قروغ ایزدان در طرف گشت
روید از نگاه آه سوگا و چشم و بیلگ بوش	روید از نگاه آه سوگا و چشم و بیلگ بوش
عید رضوان است و هر سولاله بگرفته است	عید رضوان است و هر سولاله بگرفته است
تاب آرد باز رسات چمن را از حجال جمال	تاب آرد باز رسات چمن را از حجال جمال
کرده خلاق طبیعت گوشه اعراض جمال	کرده خلاق طبیعت گوشه اعراض جمال





انجبار مصور

حضرت حرم روحیه خانم و عالیجناب
دیوری هامانی رئیس جمهور کشور
نیجیر در افریقا در منزل مسکونی ایشان



جمعی از احباب بیت نام در یک ضیافت بهائیی

مهاجران ایرانی کشور نیجریه در
 افریقا در حضور حضرت حرم
 روحیه خانم در باغ موزه شهر
 نیام



جشن نوروز بهائیان اسمراالداس در
 اکوادور



جمعی از مؤمنین که در مؤسسه تبلیغی شهر
 زوال در توگوئی افریقا شرکت جسته اند در -
 حضور حضرت حرم و سرکار خانم ویولت نخجوانی
 همسفر و مترجم ایشان

پادشاه

کمال الدین بخت آور

از زمان بسیار قدیم گروهی از روحانیون و آباء مذاهب مسیحی ریاضات شاقی را تحمل مینمودند و خود را از آنگاه و شرب و سایر لذایع دنیوی محروم ساخته و در گوشه انزوا و دور از اجتماع بسوی بزدند و این محرومیت و مشقت را وسیله تزکیه نفس و جلا و صفای روح دانسته و تصور میکردند که اگر انسان خود را از لذات و مسرات مشروع و طبیعی محروم سازد و از تعلقه های دنیوی آزاد گرداند در عوالم روح بحریم الهی راه یافته و مقرب او واصل خواهد گردید . این طرز تفکر اگر در میان متصوفین مسیحی و اسلامی وجود داشته و ما سودائی ها رواج داشته و امروز نیز این مشرب در بین مردم مختلفه کم و بیش متداول میباشد .

خصوصاً " مسیحیت " بودیسم به انزوا و تزهد توجه و تمایل بیشتری نشان داده و در نوشته ها و کتب آنها باین نجاتی تصویر ترسیم گردیده که انتهای آن به سعادت جاودانه منتهی میگردد . با اعتقاد آنان هر عابدی که اگر از آن پل که با درد و رنج توأم میباشد گذر نماید به شفای دنیوی و آخروی نائل گشته و سعادت جاودانی و ابدی کسب خواهد نمود .

مرحله نجاتی نجات و آرامش در مسیحیت ورود بطوکوت پس در میباشد چنانچه حضرت مسیح در باب یازدهم انجیل متسی میفرماید :

" بیایید نزد من ای تمام زحمت کشان و گران باران و من شما را



آرامی خواهم بخشید . " مرحله نجاسات در بودیسم رسیدن به نیروانا است کلمه نیروانا در آنا بودائی مرادف با مفهوم خوشی و مرکب و آرامش جاودانه ای است که پس از اطفاء و نابودی اجتنال شخصی بوجود میآید و کسیکه بدین مقام میرسد هرگز دوباره یا بعرضه هستی نمیگذارد همچنین بیروانا عبارت میباشد از یک حالت سعادت بخش که صرفاً از طریق نابودی کامل امیال و هوسها کسب میگردد و کسیکه چنین مقام شامخی را احراز مینماید با خداوند قرین شده و از یک خوشبختی ابدی و آرامش جاودانه برخوردار میگردد . آرامشی که دیگر رد و رنج به همراه ندارد . چنانکه بودا میگوید :

" حال این است حقیقت عالی در ساره زوال الم . برآستی این فنائی است که هیچگونه شهوت از خود بجای نمیگذارد . این حقیقت عالی عبارتست از ترک آسودگی و رهائی و نیرووردن همین عطش آرزو "

شارع دیانت مقدس بهائی در آنا و الواح مبارکه ضمن تحدیث مردم از چنین طرز تفکر و منع آنها از اعمال ریاضات شاقی جوکیهای هندی (۱) و تارکین و قدیسین مسیحی را مورد انتقاد قرار داده و در کتاب اقدس چنین میفرماید :
 کم من عبد اعتزل فی جزائر الهند و منع عن نفسه ما احله الله و حمل الرياضات و المشقات و لم يذكر عند الله منزل الايات .

یعنی چه بسیار ازندگان که گوشه نشین شدند در جزایر هند و منع کردند نفس خود را از آنچه

که حلال کرده خداوند از برای او و متحمل شدند ریاضات و مشقاتی را که ذکر نشده است نزد خداوند ، که نازل کننده آیات است . در آثار بهائی آنچه که نفس و روح انسانی را کمال مینماید و او را به خدمت وادار میکند همان کلمه الله است . کلمه الله بمنزله مغناطیسی است که طالبین حقیقت را بسوی خود جذب مینماید مقصود از طالبین نفوسی نیستند که تنهالسانا " اظهار میل و طلب کنند بلکه طالبین حقیقی مردی هستند که قابلیت فطری و استعداد ذاتی برای قبول کلمه الله دارند چه اگر این استعداد روحانی نباشد هرگز شخص غیر مومن بشریعه الهی وارد نمیکرد و آنها تکیه واجد چنین استعداد سرشار روحانی میباشند از جوامع موجود محسوسند .

این مردمان کسانی هستند که در هر عید و زمان در برابر هر مظهری از مظاهر مقدسه خاضع بوده و شمس حقیقت را از هراققی که طالع شود می شناسند و پروانه وار بسوی او جذب میگرددند این مطلب را حضرت بهاء الله در لوح حسین اشاره میفرماید :

الیم یوی است که کلمه جذبه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب میفرماید جوامع هراققه مکات را .

ایضا " میفرماید :

قسم با آفتاب معانی که اگر مقداره از جوهر سفل اقل در جلی مستور باشد البته کلمه جذبه و فصلیه آنرا جذب نماید و از جلی فصل کند .

و در لوح علی میفرماید :

تالله الحق الیم اگر زر ه از جوهر در صد هزار من سنگ مخلوط باشد و در خلف سبعة ابهر مستور

(۱) جوك یا یوگا در لغت بمعنای پیوستن افسار کردن و مهار زدن است و در اصطلاح عبارتست از

وحدت روح با روح الارواح یا بقول باتانجلی حذف مراتب انسانی

هرآینه دست قدرت الهی اورا ظاهر فرمایند
 و آن ذره جوهر را از آن فصل نماید ، (۱)
 میان مبارک حضرت عبدالبها که در مناجاتی
 میفرماید : " اللهم یا هادی الطالبین
 الی الهدی " مقصود از ظالمین لرباب
 استعداد روحانی هستند که بعد از قابلیت
 فطری خود بسوی طلعات مقدسه جذب شده
 و لکنم الله اقبال مینمایند .
 از مطالبی که بیان گردید معلوم میشود که امر
 بهائی ریاضات شاق و فقر و روشنی مفراط
 را وسیله کمال نفس نمی شناسد و انزوا و تزهّد
 را واسطه ارتقا روح نمیداند بلکه معتقد
 است که تکامل روحانی زمانی بوجود میآید که
 قلب و نفس انسانی از فیض حیات بخشش
 روح قدسی برخوردار و از تعالیم و احکامی که
 توسط مظاهر امر بر جامعه بشری عرضه میگردد
 عمیقاً متأثر گردد و انسان بشناسائی و عرفان
 منظر امر واصل و اطاعت از دستورات آسمانی
 توفیق یابد .
 اکنون که مشخص گردید تعالیم الهی تنها
 وسیله ارتقا روح و کمال نفس بشمار میرود بی
 مناسبت نیست که برخی از این تعالیم را که
 مبین و مشخص مشرب فرد بهائی در حیثیات
 فردی و شخصی بشمار میرود و دستور کلی الهی
 برای حیات اجتماعی انسان محسوب
 میگردد خاطر نشان سازیم :

اول - امر بهائی تمتع و برخورداری مشروع و متعادل
 از لذت دنیوی را بهیچوجه با تکامل روح مغایسر
 نمیداند و معتقد است که يك انسان میتواند در ضمن
 استفاده از مسرات و زیباییهای عالم در مسدود
 اخلاق و روحانیت نیز تکامل یافته و مرقله کمالات انسانی
 صعود نماید . شارع دیانت بهائی در توجیه
 این مسئله از جهت نفوس انسانی را با استفاده از -
 مواهب الهی امر نموده و میفرماید لا تحرموا انفسکم
 عما خلق لکم یعنی محرم نکنید نفسهای خود تا آنرا
 از آنچه که خلق شده است برای شما و از طرف دیگر
 استفاده از مواهب مادی را هدف حیات و حال و
 شئون دنیوی را ملاک فضیلت و افتخار ندانند بلکه
 تعلیم میفرمایند که فضیلت و شرافت هر انسانی
 بخدمت و کمال اوست چنانچه در لوح حکمت مذکور
 است فضل الانسان فی الخدمه و الکمال لا بالزینه
 و الثروه ، و المال اکنون اگر چنانچه این دو بیان
 آسمانی را که فوقاً اشاره گردید بهلوی هم قرار
 دهم از جمع آنان روش متعادل بوجود میآید
 که هر فرد بهائی باید از آن طریق حرکت نموده و حیات
 شخصی و اجتماعی خود را با این روش تطبیق دهد .
 دوم - دیانت بهائی انزوا و گوشه نشینی را که
 جوکیهای هندی و متصوفین اسلامی و قدیسین مسیحی
 بدان معتقد میباشند تقبیح نموده و آنرا وسیله صحیحی
 برای کمال روح و جلای قلب نمی شناسد بلکه معتقد
 است که هر فرد انسانی باید در اجتماع زندگی
 نموده و با جامعه خود پیوند های عمیق و محکم

(۱) در سوره القمر قرآن نیز آمده است : که لقمان بفرزند خود فرمود یابنی انہا ان تک مقال
 حبه من خردل فتکن فی صخره اوفی السموات اوفی الارض یات بهاء اللہ ان اللہ لطیف خبیر .
 یعنی ای پسر من بد رستیکه اگر باشد مقدار آن از خردل بود و باشد در درون سنگی یاد آسمان یا یاد زمین
 میآورد آنرا خداوند بد رستی که خدا باریک بین و آگاه است .

یافته وتوده مردم را از آثار وجودی خودی خویش
برخوردار نماید . بفرموده حضرت بها^۱ الله :
از انسان ثمری باید پدید آید انسان بی ثمر
بفرموده حضرت روح بمثابه شجری ثمر است
وشجری ثمر لایق نار (۱)

ایضا " در تقبیح رهبانیت در لوح نابلثون
سوم میفرمایند :
قل یا ملاء الرهبان لا تعتكفوا فی الكنائس
والمعابد اخرجوا باذننی ثم اشتغلوا بما تنتفع
به انفسكم وانفس العباد .

من جاور البیت انه کالمیت ینبغی للانسان
ان ینظهر منه ما ینتفع به العباد والذی
لیس له ثمر ینبغی للنار . . .

یعنی ای گروه رهبان گوشه نشینی نکند از کیسه ها
و معبد ها خارج شوید با اجازه من و بس مشغول
بشود بآنچه که نفس شما و نفس مردم از آن
منتفع میشود .

کسیکه مجاور خانه شد مانند مرده است
سزاوار است که از انسان نفعی به عباد برسند
و کسیکه ثمری ندارد لایق آتش است . . .

سوم - در دیانت بهائی کار و کوشش امری
اجباری و عمومی بوده و مجموع عادت محسوب
میگردد و هیچکس حق ندارد بیبانه تعبد و تزهد
خود را از کار و کوشش که لازمه زندگی است
معاف نموده و تحمیل بر جامعه شود چنانچه
در کتاب اقدس میفرمایند :

قد وجب علی ک واحد منکم الا اشتغال بامر
من الامور من الصنایع والاقتراف وجعلنا اشتغال
بها نفس العباده .

یعنی واجب شد بر هر فردی از شما اشتغال ب
کاری از کارها از صنعت و احرفه دستی
و قرار دادیسم ما اشتغال شمارا بکار نفس عبادت .

(۱) کلمات فرد و سیئه



دکتر توکل عثمانی

نوسد موکب گل نغمه * هزار آورد
 هزارگونه گهر هر طرف بیار آورد
 دوساره تخت زمرده کوهسار آورد
 چه رنگها که در آن پرنیان نگار آورد
 هزار چشمه * جوشان بجویبار آورد
 خدا بهشت برین را در این دیار آورد
 چو گل شکفته شد و روسری یار آورد

صبا میبیدد دم زده بهسار آورد
 دوساره شاخه * بی برگ و بار ز آبسار
 بی جلوس شه گل سیاه فسروردین
 هوا به میمنت افراخت چتر قوس و قزح
 ز سنگ خاره دگر ناره دیت حی قدیر
 توگفتی آنکه در اردیبهشت بار دگر
 خوشادلسی که در این نوهار روحانی

شرح حال جناب

هوار دکلبی آیواز

بعلم ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی

جناب کلبی آیوس نیز چون از سرچشمه بندگسی
نوشید زندگی خود را به دو قسمت متمایز تقسیم
فرمود اول قبل از تشرف باستان مقدس مولای
مهربان حضرت عبدالبهاس است و ثانی بعد از
ایمان با مرعظ الهی است. دوره نخستین را با
آنکه چهل و شش سال ادامه داشته تجربه
طفلی ده ساله نامیده و دوم را مرحله خدمت
و جانفشانی و اندوختن نوای روحانی دانسته است.
کلبی آیوس در سال ۸۶۷ یعنی یکسال قبل
از ورود جمال اقدس سراپه بسجن عکاد (بروکین)
آمریکای نیوآرکود که پس از درگذشت پدر
با خانوادگی خود بحوالی آبشار نیوآرکاد کوچ کردند
و تا هفده سالگی در آنجا ماندند از این سالیان
زندگانیشان اطلاعات زیادی در دست نیست
جز آنکه میدانیم با وجود زحمت روی اغلب
رهمه داری میکردند و همین علت بیشتر روزها
را در دامن طبیعت یعنی در مراتع و دامنه
کوهها گذراندند و شاید همین رومه از زندگی
سبب گردید که سرچشمه قلب ملبس از همان
اوان نبعان گرفته و آغاز سرودن اشعار نمود.
در سال ۱۶۰۲ بموطن اصلی مراجعت نمودند
و داخل دانشگاه لاهوت شدند و سی و هشت

شرح حال مشتاقان را دل بدل تواند گفت
لذا ابادلی مشتاق سرگذشت عشاق مرکز میثاق
یعنی نویسنده "درگه دوست" و حرمش را
مطالعه مینمائیم. قبل از شروع به عرض این نکته
مبادرت میورزد باشد که چراغی فراراه جوانان
آرزومند گردد.

روزی افتخار زیارت یکی از مشاهیر
تلامذه حضرت ابوالفضائل را یافتم خدا میداند
با چه ذوق و شوقی بحضور ایشان شتافتم و با چه
چشم حسرتی بر چهره نورانیشان نگریستم و با چه
انتظاری از ایشان تمنی نمودم که مختصری درباره
معظم خود برای این مشتاق بیان دارند.
جناب شیخ محی الدین بالبخندی معلما از شعف
و تحسیر فرمودند هر وقت از حضرتش در ساره
شرح حالشان مستفسر میشدیم میفرمودند انسان
قبل از ایمان جز اموات است و مردگان را شرح
زندگی نیست و بعد از تشرف بساحت قدس
ایمان در این ظهور اعظم مولای مکرم درسی
جز عبودیت و نیستی نفرمودند آنچه کند او کند
ما چه توانیم کرد لذا تکلم درباره خود نوعی
از رعوت و انانیت است و این شایسته بندگان
آستانش نیست.

سال داشتند وقتی که این دوره از علوم را تمام کردند. دخترشان در باره این سنین مرقوم فرموده اند که اولین مسئولیت ایشان اداره کلیسای کوچکی بود در (نیوانگلاند) و چون یکسال آنجا بسربردند به (نیولندن) احضار شدند و مدت پنج سال در این حوالی با دامه و تالیف و جدانی خود مشغول بودند در همین محل بود که کلیسای کوچکی از آجرولی در نهایت سادگی و جمال برای عامه ناس بنا کردند و چون ما مورست این حدود پایان یافت ایشان را به (نیوجرسی) فرستادند در اینجا هم کلیسای دیگری از روی نقشه های قدیم برپا و رعین حال (کلیسای اخوت) را بناگزاری کردند و آنقدر در این باره جدیت فرمودند که رفته رفته اساس آن موسسه قوت گرفت بدین معنی که اعضاء با بیست و نه از اصول همکاری انسانی بمساعدت در ماندگان میشتافتند و این از مره مساعی جمیله کبیره ای بود که در آن ایام برای رفاه بیچارگان مبذول می داشتند. همین موضوع که ایشان بانی کلیسای اخوت و موسس چنین اداره ای بودند نشان میدهد که چگونه روح مشتاق این وجود عزیز بحركات شوقیه استعدادات باطنیه خود را بمنصه ظهور میرساند بطوری مجذوب این اصول بودند که همیشه آرزو داشتند بانجام خدمتی نسبت بفردی از افراد بشر مشغول گردند و همین ذوق سرشار بر عملی قیام و اقدام مینمودند. آنقدر رشوق خدمت داشتند که هرگز با داشتن يك و خلیفه راضی و مسرور نبودند. چه بسا که در مسئولیت را عهد دار میشدند و میکوشیدند در سه وظیفه را انجام دهند و

چنانچه در ادای چهار واجب وجدانی توفیق می یافتند بی نهایت خوشنود و آرام میشدند. کلیسای اخوت بستگی بکار و مسئولیت روزانه (کلیسای آیوس) نداشت چنانچه درآمدی هم نداشت. ایشان بانی و محرک اصلی این تاسیس جمیل بودند و عده ای از برادران روحانی را گرد هم آوردند که هرچه بتوانند دایره محبت و خدمات را شامل افراد بیشتری نمایند. چیزی نگذشت که برکت این خدمات سایه بر سر (کلیسای آیوس) افکند و بواسطه یکی از همکارانش با ولین جلسه بهائیه راه یافت و چون در آوریل ۱۱۲۱ حضرت عبدالبهاء بمدینه میناق یعنی نیویورک وارد شدند در دوره دوم زندگانی (کلیسای آیوس) آغاز شد و با قبول خودشان در این زمان بود که بشرف تولد ثانی نائل گردیدند. پس از مطالعه شرح تشرف ایشان بحضور مبارك الملقب مندرجات "درگه دوست" ملاحظه میفرمائید با آنکه حضرت عبدالبهاء را جمعیت نفوس از هر طرف احاطه کرده بود بطوری منجذب آن جمال بیهمتاشدند که هر فردی بانهایت شور و وله میکوشید که خود را به هیكل مكرم برساند در چنین حالی این کشیش کلیسای وحدت را کشف فرمودند جمعیت چون امواج در حوال مرکز میناق در حرکت بود و این مرد بزرگوار در ساحل این بحر غرق تماشا و حتی خود را در ویر خارج از میجانات آن بحر میگرفت ولی حضرت عبدالبهاء او را دیدند و او را برگزیدند و اشاره ای او را نزد خود خواندند و او را زمین امواج گذشت و دست خود را در دست محبوب یافت. شرح این حادثه مفصل در "درگه دوست" آمده است.

آثار حیات او چون آهنگهای دلنسنواری است که موسیقی دان عظیمی همه را برای سازی که هنوز بدست هیچ استادی ساخته و بسرداخته نشده نوشته و انشاد کرده است. آهنگها در مغز آهنگساز وجود داشته و قرار بود که چنین ذات پاکي بساحل دریای فنا برسد تا در سر منزل مقصود با اجرای آن الحان سرافراز گردد یعنی بمیرد و بزندگانسی ابدی نائل شود.

خوشبختانه (کلبی آیوس) بمرحمت حی قدیر بدین عنایت بی نظیر فائز شد وقتی همگام میثاق بانگهای جان بخش خود ویرا کشف نمودند در اعماق روح وی هیجان و جلال و جبروت برگزیدگان خوش را مشاهده فرمودند و وجود او را ساز خوش آهنگی یافتند که هنوز در زنجیرا سارتهای ملکی باقی بود و اگر این موانع ادامه مییافت هرگز از آن ساز آهنگهای دلنواز مسموع نمیرفت و مقدر محتوم از اعماق هستی وی ظاهر و عیان نمیگردید پس بدلی دست مکرمت مرکز میثاق تشنه لب دل سوخته را بفرات رحمت یزدان رساند.

اطرافیان از حالات روحانی و تجلیات جلال و جمال مرکز عبودیت عظمی در سبوت و حیرت بودند و با آنکه ادراک حوادث را در حلال و حوش آن قطب وجود از حوصله فهم و درایت خود دور میدیدند باز بیشتر میکوشیدند. دقیقتر مینگریستند و جدی تر تفحص میکردند و در اسرار قدرتهای خلاقه ایشان که بیگرنان زمین خنود را فقط برای بندگی زیب و زیور بخشیده بودند مذاقه مینمودند و بیشتر وجود مقدسش را مورد حمد و ستایش قرار میدادند با آنکه برخی از یاران دارای مواهب مخصوصه ای بودند تحمل

و درک این غوامض اسرار الهی را نمی توانستند و نمی دیدند که چگونه در کالبد چنین وجود نحیفی آتش عشق جمال الهی شعله ور شد و رفته رفته آثار این نقش بکمال کبریائی ظاهرو نمودار گردیدند و عاشق زیبایی آسمانی و جلال پد رسامی بسود سالها بعد که از محضرش سؤال طفلانه ای درباره عشق بخدا شد در جواب مرقوم نمودند.

((جذبات شوقی که نسبت بمحبوب آفاق ابراز میداریم از تعبیر و تعلقات جسمانی و لذات شهوانی مقدس و مبری است . . .

این تصورات در گذشته ایام موانع جسمیه ای میشدند که نوع انسان از تقرب الهی و تشبه ربانی ممنوع گردد. نکوشید که پلی بین این دو جانب بوجود آید اینگونه اقدامات از زمره احواء و خیالات خود انسان است که میخواهد تجا سرورزیده جلورود ولی در رجه های قلوب و ابواب ارواح را بازنگهدارید. حضرت دوست بنفسه المقرب بمنزل و ما وای خود نزول اجلال میفرماید و رودش بسته بمیل و اراده و طریقه و خواست خود اوست نه طبق آرزو و احواء و هوا جس ما.

ابواب لا مکان البتة باز است ولی خون عاشقان میخواهد که درگاهش را بدان آیین بندد و وزینت بخشد.))

اتصال روحانی عجیبی بین حضرت عبد البهائم و (کلبی آیوس) موجود بود. همگام اگر در دست لمانند پدری مهربان شدند که فرزندی دل بند را بخود خواندند هرگز زمانی نرسید که فاصله ای بیسن حبیب و محبوب بوجود آید و ما این دل بستگی را بلایه ای عارض شود و یاد قدرت و جذبه آن رخنه و نقصانی روی دهد ارتباط معنوی پدر و پسر ولو لختی سستی ^{نیارود}

سیر ہوارڈ ایوز
عبدالعزیز

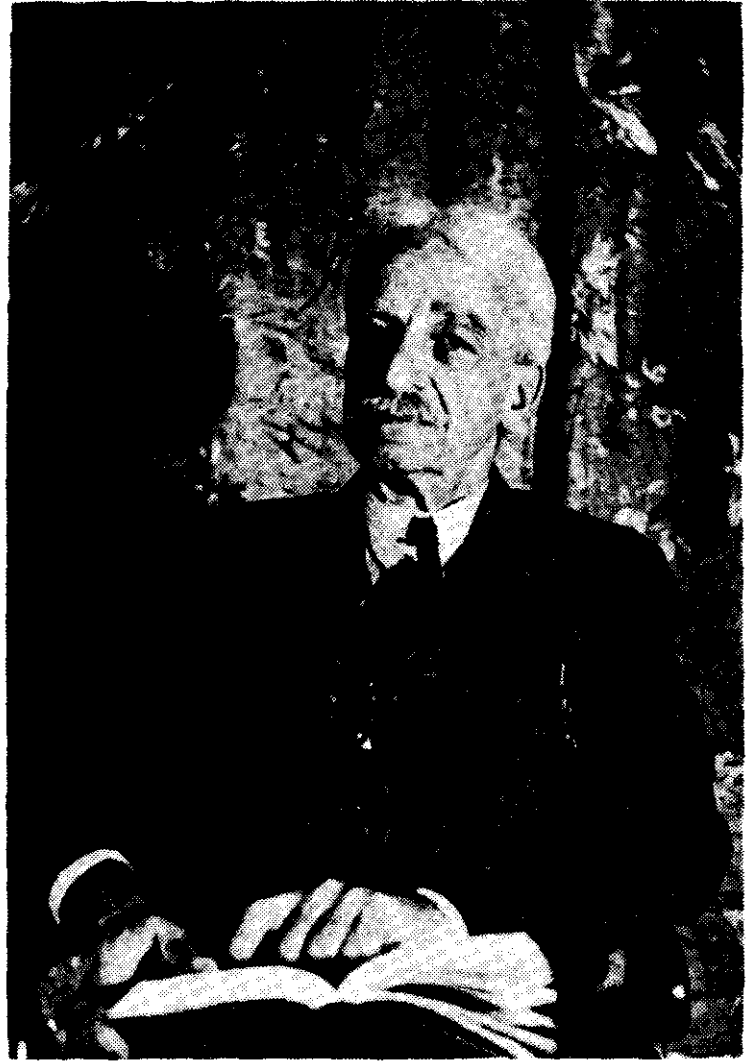
To his honor Mr Howard Jues
Upon him be Baba - ollah El Abba
Newyork
city

۱۹۰۶

ای سپر گلوتی من نامہ تو رسید گستانی بود که در طرح طریقت
از آن مشت شده و دلیل بر آن بود که بجز در نهایت روح در میان
مقصودتان انتشار نور هدایت و احیای قلوب قیامت
عالم انان و بیان حقیقت البتہ متوقی خوابیدند و بیدار
گشت من در حق تو دعا نمودم که کشیش منکوت گریزی
رب الجنود شوی صومعه در آسمان بسازی و دیری در جنان
لامکان بنهین کنی در بساط نفعات روح نمودی و چنان
برافروزی که چشمهای ساکنر شیشان خیره گردد و جسم تنبلی
مقام تو نمایند من همیشه با تو هستم امام ملاقا
در آموزش نمایم تا توانی بگوش که تعالیم بحسب استعداد
نمائی و در آن دیار انتشار دهی و در بین اجناب
و اتحاد اندازی و خلق را هدایت کنی غافلان را
نمائی و مردگان را زنده سازی جسم در دستان
نهایت شتیاق ابلاغ دار و علیک السلام
abul Gaba abbas

یکی از الواح مبارکه امی که به افتخار
جناب ایوز مارل شده است

جناب
ہواز
کی
ایواس



جناب ایواس و قرینہ محترمہ شان

(کلبی آیوس) در تمام طول دوران اول زندگانش در پی محبوب میگشت تا آنجا رسید که بگفتند خودش دامن صبر و شکیبائی را از دست بسداد و روح پرجذبه و شوقش سستی گرفت ولی همینکه بلقاي حضرت دوست واصل گردید نه فقط دیده اش بدیدار انسان کامل روشن شد بلکه نشانی از آن بی نشان نیز یافت آنگاه دانست که کجا جستجو کند و از بی چه چیز گردد و براسستی که بجهان نهنی تولد بدیع یافت . در یکی از نامه هایش مینویسد :

((۱۹۳۵ - جهان لایتناهی حضرت بها، الله آنقدر زیباست و آنچنان مملو از انوار و شگفتی است که وقتی انسان دیده بر آن بی دوز چشم از شدت سطوع انوار کور میگردد . چقدر خوب است که چشم آدمی باز باشد و کور گردد تا آنکه چشم بینا و از خود را الهی الابد بر ندیم و هرگز نبینیم . درست مانند کسی بی مانیم که در اطاق تنگ و تاریک بسر میبریم و چون خورشید به رابعه النهار رسد ناگهان درها را باز کرده از غم مظلم خود بیرون آئیم آفتاب جهانتاب چنان چشم رامیزند که انسان درست نبیند . چنین تجربه ای البته دردناک است اما حمد ساحت قدسش را که چون اندکی تامل نمائیم چشم رفته رفته بروشنائی خوگیرد و راه از جاه مشاهده و آشکار شود . روروشدن انسان با این انوار آسمانی یعنی پیغمبران الهی نیز عین همین حال است ولی روزی خواهد رسید که چشم انسان آنچنان بدین انوار خیره کننده خوگیرد که دیگر برای دیدار جاه از راه دچار سختی نخواهد شد یعنی انسان به آسانی بجهان حقیقت واصل

میگردد و اما البته تا ما طیور لیل هستیم و در شب نفس و هوای گرفتاریم بدین منتبت عظمی نرسیم ولی در آینده چنان از این وحشت ظلمت بیرون آئیم که گوئی هرگز چنین تاریکی وحشت زائی وجود نداشته است .))

باد ریافت الواح مقدسه مدارج رشد و نمایی روحانی را بیمود و رفته رفته بر او واضح شد که بایستی از شغل مقید و محدود کشیشی دست بردارد و خادم ملکوت الهی شود از این عبارت ((من در حق تود عانمودم که کشیش معبود ملکوت گردی)) که حضرت عبدالبهادر یکی از الواح بایشان اشاره فرموده بودند فهمید که باید مشبث بقوانین سامیه وحدت عالم انسانی و مبادی عالییه محبت جهانی گردد و در ترویج آن روز و شب بکوشد زیرا این حکم محکم الهی است و هر فردی از افراد احبای رحمانی بدان مامورند چنانچه مصرح است هر نفس که مومن بگم الله است بایستی تبلیغ را وظیفه اصلی خود داند و بیرونی از انوار ساطعه جمال ابهتی را شعارود نارخویش سازد لذا دیری نگذشت که (کلبی آیوس) جهان را در پشت سر گذاشت و بیدان خدمت مردانه وارد گشت با طراف سفر کرد و جم غفیری از احبای رازیارت نمود همیشه باراه آهن حرکت میکرد و زحمات اسفار ممتد را بتلاوت آیات سهل و آسان مینمود و همین واسطه رفته رفته تبجری تام در سیانسات مبارکه یافت .

در سال ۱۱۱۶ هجری (بی بل) را ملاقات کرد ایشان هم چون او مشتعل بنار محبت الله و منجذب بملکوت غیبت و منقطع از ماسوی الله

مکان میدهد و میبمان قلوب یاران میسازند
 در آن حال هم مسرور خواهی بود زیرا فضل الهی
 شامل حال تو گذشته و در آفاقی اوسع از قبیل
 بخدمت مالک قدر معروف و مشتهر میگرددی و
 روح و قلت ترا آزادی بیشتری عطا مینماید
 و حلقه های زیادی از زنجیرهای این جهان را که
 هر انسانی را بخود بسته است از پای تو یک یک
 می زنداید .

در اولین منزلی که شش هفته اقامت
 نمودند سی و شش جلسه داشتند و از این نخستین
 مرحله کوی یکوی و شهر بشهر منادی ملکوت
 و در حرکت مانند در بسیاری از این مراکز نه فقط
 علم امرالله را مرتفع داشتند بلکه آنرا استوار
 در دست گرفته جمعی را در ظل مدد و دش گد
 آوردند اطفال و نوه های روحانی بسیاری در همه
 جادارند که امروز جز مبلغین و مهاجرین و
 مدبران ادارات امریه و نویسندگان بهائیی
 در انتظار شامعه بشمار میروند . در سراسر آمریکا
 آنان را یابید که بخدمت مفتخرند و عده شان
 روزافزون (گلبی آیوس) در حیات
 خود ثابت کرد که امروز روزی عظیم است و انسان
 برای اجرای امور مهمه خلق شده برستی با چه
 جلال و شهادتی این د و نفس مقدس ندای حق
 را بیک گفتند و در میدان خدمت و عمل عاشقانه
 قیام نمودند اگر خواهیم به سرشجاع است
 شیردلان و اعمال ما فوق قوای آنان پی بریم بایستی
 شرح مختصری را که (گلبی آیوس) در باره اسرار
 قدرت نوشته است مطالعه نمائیم این نحوه
 از بیان با عقاید در جبهه علماء و موازین و مفاهیم
 فلاسفه امروز مخالف است " اراده الله و اراده

آدمی نه فقط ممکن است بلکه بایستی با هم
 یکسان گردد حضرت عبدالبها میفرمایند .

باید از خود مرده و در رخداوند زنده شویم بایستی
 بدین امر خوگیریم و عالم بدین اصل عظیم شویم
 که ماگشته نسیم و تانفس را در خود نکشیم
 بنفثات مشکبار حضرت پروردگار زندگی
 جاودانی نیابیم . . . اراده الهی را نباید
 هرگز امری عادی شمرد چنانچه اراده خویش را
 نیز امری عادی نباید بدانیم اراده حق جل جلاله
 در عالم همد است و مظاهرا آن در هر عمل و اقدامی
 نمودار است اگر میل داریم اراده الهی را با
 اراده خود یکسان سازیم بایستی عامل با اعمال
 الهی گردیم و دارای نفوذ و قدرت اوشویم یعنی
 اراده خود را محدود را اراده اوساختن .

حرکت کردن و ازین بردن موانع
 حرکت تنها هم کافی نیست مخصوصاً وقتی
 که فقط قدم بر میداریم و اقدامی نمی کنیم چون
 اراده ناتوان خود را در اراده غالبه اومحو
 نمودیم آنوقت است که دارای قوای عالییه
 الهیه میگردیم و هر چه بفرماید همان میشود
 و هر چه بشواید همان را پی طلبیم در این حال
 شکی نداریم که نتیجه جمیع اعمال فتح و ظفر
 الهی است و طوبه هر شکل و همیتی ظاهر گردد ((
 حضرت عبدالبها این اصل مسلم را در رساله
 ۱۱۲ بیان فرمودند و (گلبی آیوس) آن را
 کرا را "گوشزد مینمود و چون شمع در آتش شوق
 درون میسوخست مدت بیست سال تمام
 بدون ادنی نگرانی و سستی با قوتی خارق العاده
 پیش میرفت و ما همان روح غالب و فاتح ابدی
 سرمدی خود می نوشت :

((هرگز ترس بدل راه ند هید و نگوئید کسه
 نیی توانید اعمال عظیمه، ای انجام د هید هیچ
 امری برای این روز بزرگ مستحیل و سترگ خلق
 نشده))
 ایشان از سن شصت و هفت سالگی آغاز نوشتن
 فرمودند ابتدا مقالات تاریخی برای مجلات
 مختلفه مرقوم مینمودند و رفته رفته بخود آمده
 دانستند که توانائی نگارش دارند و فقر ایشان
 دارای عذ و ست و زیبایی خاصی است لذا
 سخت بکار مشغول شدند و حتی در تابستانهای
 گرم و هوای غیر مانوس ایالت (تنسی) هسر
 روز چهار ساعت مینوشتند چند آنکه روزی گسار
 تختش ویرامد هوش روی حواس بر زمین افتاده
 یافتند و این نشانه صدمات قلبی بود که بعدها
 بوجود عزیزشان عارض گردید تازه فهمیده بودند
 با نگارش مقالات می توانستند خود را از قیود
 مادیت نجات بخشند چقدر سخت مینمود که
 در همین موقع عوارض احوال آغاز گردد ، اول نیروی
 دیدن و شنیدن هر یک بنوبه خود روکاستی ^{نیستی}
 رفته در چنین حالی که عر هنگام ممکن بود در کومه
 مرگ را بشنوند در پی وقت و فرصت بودند و
 مخصوصا در صد د آن برآمدند که خاطرات
 روحانی خموش را مرقوم دارند اما بهمین علت
 ناتوانی چشم ممنوع از نگارش شد و با وجود همه
 این سختیها اراده کردند که " درگه دوست" (۱)
 را بنگارند لذا با چشم بسته بکلمه ماشین تحریر
 کتاب را در ۹۲۷ (بپایان رساندند

بعد چکامه مشهور خود را بنام " نغمه آواز تنسی "
 بسرعت تمام نوشتند در همین هنگام بدختر
 روحانی عزیز خود دکتر (رایس ری) فرمودند این
 چکامه چنان سریع و روان جاری است که قلم
 وانگشت توانائی همکاری ندارند و نیز در همین
 ایام مرقوم داشتند :

((بصبر و شکیبائی راضی هستم شاید حضرت
 بهاء الله هنوز برای من امری و ماموریتی در نظر
 دارند که باید بانجام آن توفیق یابم چه بسا
 که پزشکان رای غیر صواب میزنند خوب بخاطر
 دارم طبیب خانوادگی مادرم که از اطبای قدیم
 و معتبر بود عقیده داشت که من بیش از ۲ سال
 عمر نخواهم کرد ولی ملاحظه میفرمائید که هنوز
 هستم .))

گوئی خداوند تبارک و تعالی قلب شهیدی
 را در سینه (کلبی آیواس) بودیعت نهاده
 بود پنج سال با رنج مستمرو ناتوانی بی حد و مسر
 قلم خود را دائما " در حرکت داشت نخست
 شنیدن برایشان سخت شد و سپس نعمت
 دیدن کاستی گرفت مدافه در احوال ایشان
 انسان را بیاد داستان حضرت ایوب می اندازد .
 حمد خدا ایراکه تا پایان زندگی از نعمت چشم
 بالمره محروم نگردیدند و اما صدمات دیگر
 داشتند که در ضمن یادداشتهای سنه
 ۹۴۰ بعد ان اشاره میفرمایند :

((در روز چه روز خوشی بود ، روزی معلو از روحانیت
 گذشت اگر خدا بخواهد این روز نخستین گسام

د راه حقایق روحانیه میگردد)) و معمد
میگوید عکس العمل اوستگفته های بزشک معالج
فتح داخلی نهانی روحانی بوده است گوئی
فریادی از اعماق وجود خود می شنید که وی را
خطاب نموده میگفت :

(ببین چقدر رتو اعتماد میورزم تو زندگانی خود
را د راه من بقرابانی هدیه دادی و من قول و قرار
ترا قبول کردم . . . از سن پانزده یا هفده سالگی
که فکر "وروحا" بالغ گردیدم بسائقه درونسی
رو قبسه روحانیت بالا میرفتم و چون به لقای
حضرت دوست نائل شدم با خود همیشه میگفتم
از وقتی که حضرت عبد البهار از یسرت کردم راه
حقیقت در نهایت روشنی و پاکی در برابرم نمایان
گردید و دانستم راهی بسوی او جز کشتن نفس^۱
انقطاع از ماسوی الله نیست اگر این دعای
حقیقی داعی من باشد ای خدای من بـسـاـراـن
احزان ورنجه را بر من فروریز تا روانم زنده جاوید
بماند . . . اگر آن عطش سوزان را اندکی فسرو
نشسته بینم در برابر نعم الهی چه خواهم گفرد
و در زیر فشار امتحانات ورنجه و افتتانات عظیمه
که از سماء فضل و موهبتش بر من نازل میگردد
اجابت روح من چگونه خواهد بود آیا بمن نفرمود
يك يك اعضا جسد ترا بی را از تنمازمی گپیرم
و در تمام کالبد تو عضوی را نمی گذارم که مشغول
قضایای نازله و مورد بلایلی من نگردد . اعصاب
کمر ، قلب و گوش و اکنون چشمت را از تنـ
پس میگیرم و در تمام این جریانات هرگز ناله
آغاز ننمودی و روی از اراده من برنفتافتی و حتی گامی
از سبیل محبت بیرون نرفتی بلکه بالعکس جمیع
این ناگواریهار انشانه های تعلق من بیل حجج

بالغه محبت کامله من گرفتی در این حال
آواز جانفزای او را می شنوم که با همان تبسمهای
داعی و شیرین خود رو من نموده میفرماید :

(تراتبريك میگویم) و چون این حقیقت
را در پی یابم که آنچه زندگانی بمن آموخت و ما
ببهرتر گویم آنچه زندگانی میتوانست بمن بیاموزد
فقط علامتی . اثری و امری از جهـان
ملکوت نبود در این حال تمام هستی خود را در
دانی و سپاسگزاری و حمد و ثنای مراحم خالق -
بی عمتا مستغرق می بینم که چگونه به کـسـم
عمیم و لطف عظیم خود چنین هدیه گرانبهائی
یعنی ارمغان ایمان و ایقان و فضل بی کران شناسائی
خود را بدین ناتوان عنایت فرمود "

حتی در چنین احوالی از اعزاز حرم خود بسرای
خدمات امریه ابداء^۲ در رخ نفرمود با آنکه چهار
مرتبـه خون ریزی در معده روی داد و کمترین
کمکی نیاز داشت حرم خود را برای تد ریس علوم
امریه فرستاد . خانم (بی بی) میفرمایند :

((وقتی از ما موریت خود بازگشتم ایشانرا
بسیار ناتوان ورنجه و ریافتم ولی هرگز لبخند از چهره
نورانش محو نشد . بزشکان حکم نهائی دادند
و اظهار کردند که دیگر چاره ای نیست جز آنکه
بکشند شاید از استیلا ی در دها جلوگیری نمایند .
هر چند آلام شدید و متوالی بود ولی هیچ قوه ای
روح توانای او را مغلوب نساخت دائما " صدای
او را می شنیدیم که بتلاوت آیات مشغول
و مشغوف بود .

((الحمد لك یا محبوبی)) دائما " از لسانش
مسموع میرفت هر وقت هم از در دهانش
چیزی میگفت چهره اش بانوار صبر و روضا

نورانی ترمیشد . در برابر هیچ مشکلی روتورش
 ننمود هرگز زمان به شکوه و شکایت نگشود
 و هیچوقت جلب ترحم یاران را نخواست حالتی
 از تسلیم و سرور از جمیع حرکات و سکناتش
 نمود اربود که هر واردی در شگفتی بی مانند ی فرو
 میرفت با تمام قوی شائق پرواز نسوی مولای بی نیاز
 بود تا بحال بالا بخرامد و به دیدار محبوب آفاق
 نائل آید چون سفینه ای مینمود که لنگر و صفییر
 حرکتش را کشیده باشند و حتی در چنین حالتی
 دائما " در اندیشه یاران بود برای بسیاری پیغام
 میفرستاد و در این دقایق دشوار قلبی سرشار از
 محبت محبوب میگفت و گفته هایش چون سیل
 خروشان برون میریخت و همه جا را میگرفت گاهی
 هم در حال عجیبی فرو میرفت گوئی در دانه نگاه
 ملکوت درس میداد و انگشت بر هوا جملاتی
 مرقوم مینمود و چون روان تابناکش رفته رفته
 آهنگ پرواز نمود . پاک بود ، پاکتر شد
 نورانی بود نورانی ترمیگردید چند آنکه گوئی
 ارواح مقدسه گذشتگان را میدید و با آنان سخن
 میگفت ولی بحض اینک از این حال بیرون بی آمد
 با کمال یاس و نومیدی میگفت . ((عجب من
 که حالم خوب شده گمان میکنم هنوز مستعد
 رفتن نیستم)) .

در همین روزهای آخر حیات بیکی از یاران
 مرقوم داشت . ((خداوند تبارک و تعالی
 خدا ای رنج و شادی و خدا ای فقر و فتناست و نیسز
 خدا ای وصل و فصل است چقدر خوب شد که
 این حقیقت عالی از کسوات کلمات عساری
 گردید و در برابر چشمان من در افاق جهان تجربه
 چون شمس ساطع شد و فهمیدم وقتی میفرمایند :

(بلائی عنایتی) یعنی چه . و نیز در همان
 او این شعر را سرود :

" چشمه آب در برابر لب تشنگان خشک میگردد .
 شبنم در زیر تابش آفتاب عالمتاب نیست و نابود میشود
 خاک ناتوان در دست زارع توانا تسلیم محض است
 زمین در زیر پای روندگان سلاکت و آرام آرمیده است .
 زبان و چشم و گوش در دست و پاکی در مقام عشق بخدا اوند
 یکتافنای محضند .
 و وجود ماد برابر ذات مقدسش نیستی صرف است ."

عزیزان الی ازملاقات او احضرت

عبد البها و شدت تعلقاتش خیر داشتند و از روابط
 رقیقه خفیه مولای بیبیمتاب این عاشق بی نواک مستحضر
 بودند آفتاب این محبت آنقدری تابیده که در عین
 درد و رنج دائما " با محبوب خود در راز و نیاز بود
 و حتی اگر در دل شبها بیلند ناخوشی از بهل سوی
 خوابگاهش میگذشتند صدای شیرین او را به دعا
 و مناجات بدرگاه جلالی و احسانی میشنیدند
 (کلی آیوس) آنی خود را از آن منبع نور و فضل
 در ورنی خواست . فی الحقیقه بیشتر در جهلان
 حقیقت زیست کرد و معالم خاک تعلقی نشان
 نمیداد . آرزوی جهان دیگر داشت میکوشید
 که از جمیع تعلقات بگسلد . آزاد و مطلق العنان
 گردد و با صاحب زمین و آسمان بسپرد . بدین جهت
 بود که از راه و رسم و فدا و استقامت سرسوزنی فراتر
 نرفت و در دهای خود را برکات الی میدانست که
 بناظر هر یک آتشی ولی در باطن نور محضند .

بالاخره روزی رسید که گفت دیگر در هیچ جلسه ای
 نمیتواند حاضر شود ولی در همان روز مبتدی بسیار
 مستعدی آمد چون خبرد ارشد فوراً " با حضور خود

مجلس انس را رونقی بخشید. صدایش چون ناقوس طنینی انداخت و تمام مطلبش این بود که امروز روز خداست باید جمیع امور را رها کرد و برای خاطر خدا زیست نمود و سه واجبات چنین روزی قیام و اقدام کرد زیرا روز - ظهور رگی الهی و روز حضرت بهاء الله است وقتی با و گوش میدادیم همه دانستیم که ناله های او از ابدیت میاید گوئی آخرین سرود خود را بر شاخسار وجود میسرایید و داستان بد رود خموش رابه یاران الهی باز میگفت.

دختر ایشان (دکتر رایس ری) از دور احساس شدیدی درباره فراتی چنین بد روحانی عظیمی در دل کرد لذا با مد نوشت و درخواست کرد که این پیام رابه بد را بلاغ دارند.

((بایشان عرض نمائید: سفر بر رگی برایشان میطلبیم و نهایت درجه سرور و شادمانی را در عوالم دیگر جهت ایشان میخواهم چون ساعت مقدرد رود فرارسد یقین دارم که از عوالم روح من را تنها نمیگذارد بلکه دائما "معاذ و مساعد من خواهد بود میدانم و یقین دارم ایشان میتوانند از جهان بالا مراتب قوی کنند من هم دائما "برای ترقی روحشان دعا میکنم من بنومه خود مسرورم که بد را زحد و دات بشری و تنگسای جهان خاکی و قیود نفسی خسته و ناتوان رها می جویند)) در همین وقت بود که آخرین شعر خود را گفت:

((زمان من پیمان رسیده صدای بال و پر یک که بالای سرم برهم میخورد خوب میشنوم ابدا "در دل اندیشه عقب نشینی ندارم اگر هم میتوانستم و لورای لحظه ای و نفسی بر نمیگشتم.

چرا از آستانه مرگ برگردم؟ که میدانم چه خواهد شد؟ حمد خدا را که نعمت ایقان برایم گان عطا فرمود زندگانی که نهایتی ندارد. تیرس وشاک و تقلا از شئون و اهییه حیات خاکی است.

در جهان بالا این سنن د نیه را راهی نیست بایان این سفر و صول غریبی است بوطن اعلای خود و چون در با زگرد در خود را در آغوش بد آسمانی انداختن در وستان رایاقتن و آنان زیستن و از گذشته ها گفتن است هرچه با و نزدیکتر میگردد بیشتر در و ستش دارم البته مرگی در کار نیست این نفس کوتاه که ما آن را عمر مینامیم رحم جهان بالاست و چون بد آنجا راه یابیم در آن فضایی نامحدود بگشت و تفریح ببرد ازیم و تماشا سهای جلال و جمالی فائز گردیم که در این جهان تنگ و تاریک ما را هرگز مقدر نخواهد شد.))

اطباء همه در حیرت بودند که این مرد با چنین جثه ای ناتوان و قلبی درد مند که از چهار درد میتالد و معده ای که در غدد و بزرگ در دناک دارد و تمام امعاء را میسوزد ساخته چگونه است که هنوز زیست مینماید و اینقدر کار و فعالیت دارد؟ مینویسد بنسطق بیاید، شعر میسراید، سراغ همه را میگیرد در فکر همه هست ولی آتی در اندیشه آیسایش خموش نیست.

اینحال ادامه داشت تا ۲۴ جون ۱۹۴۱ که پنجاه نفر از احبای حضرت رحمن بدیدار آن یار مهربان در خانه او گرد آمدند حرم ایشان که در مدارس امریه طبق اشاره شوهر مشغول تعلیم بودند خود را بموقع رساند رنجهای روزهای آخر حیات خاکی این مرد آسمانی چون آهننگی مینمود

که با ضربات قلبش نواخته میشد و از هر ضربه ای
 آوای جانفزای روح بگوش میرسد. در آن وقت
 و آن روز درخت صبرش بنمرنشست و بناامه ای از
 اعمال و جانفشانیها و روئی چون گل صد بزرگ
 خندان و شادمان بساحت قدس مولای مهربان
 شتافت دختر و نونه اش تلگراف کردند :

((بی نهایت ممنونیم که ما را از سرور ابدی بدر
 اطمینان خاطر بخشیدید یقین داریم ملاه اعلی
 چنین روح ثابت شجاعتی را استقبال مینمایند .

حمد خدایسراکه هرگز جدهائی درین یاران
 الهی نبوده و نخواهد بود)) پایان زندگانی
 بتاج و هاج اظهار رضایت و بروز عنایت حضرت
 ولی امرالله زینت ابدی گرفت .
 قوله الاحلی :

" از اعلاقی دل و جان ضایعه خطیر
 یعنی فقدان مبلغ شهیر و ناشر نفعات رب قدیر
 را تسلیت اظهار میدارم آثار خدمات سامیه آن
 هرگز از خاطر ها نرود منتهای عواطف قلبی ابرار
 و ادعیه حاره نیاز میگردد .

شوقی

حرم ایشان (بی بل) نیز همین شجاعت
 و مردانگی و جسارت را در ائمه " در خدمات
 امریه داشت زیرا ایشان هم ملتزم بستریبماری
 شدند ولی از ستریه سفر میرفت مجالس و محافل
 و درس ها را اداره میکرد و از به بستریب میگشت
 بعد از صعود (کلبی آیوس) غالباً " میگفتند که
 بیشتر از قبل بهم نزدیکتر سرکار علییه (دکتر
 رایس ری) مرقوم داشته اند :

((ماد رجیزی بعد از بد ز نماز د ائمه " میگفت
 خواب . خواب فقط خواب . معلوم نبود
 که تمام جسم ایشان در زیر فشار خدمات متوالیه
 در پی آسایشی طولانی میگردد . غصه بزرگی
 که مادر داشت این بود که در عین خدمت و سفر
 از کار افتاده است . و با کمال افسردگی بی نالید
 و میگفت :

از فرمان حضرت ولی امرالله سرکشی کردم حتی
 او امر حضرت بساء الله را زمین گذاردم . من که
 دخترش بودم التماس میکردم که راحت بکنند
 غصه نخورند یقین بدانند که من تمام خدماتشانرا
 ادامه خواهم داد هیچ کاری را زمین نمیگذارم
 و چون میدانستم که تمام خوشی و سرور و اهتزازش
 استماع کلمات جمال قدم بود لذا هر چه ممکن
 بود برایش تلاوت میکردم معلوم بود که هر کلمه ای
 ایشان را تسلی می بخشید و آرامشی درونی عطا
 میکرد بطوریکه میگفتند :

((هر چه اراده مقدسه اوست همان خوب
 است اگر اراده فرمایند که اینجا باشم و اینجا
 خدمت کنم مرا همینجا نگاه میدارد و اگر آنجا
 برایم کار هست آنهم مقصود قلبی و محبوب
 فوادی خواهد بود .))

مادری میگفت : " هر هنگام که
 از کارهایم راضی میشدم جمیع ابواب را بروجه
 خود بسته مییافتم ولی وقتی در نتیجه دعا و
 توجه بخود میآمدم و خویشتن را فارغ و نیازمند
 میدیدم دروازه های الطافش از هر سوی بسرو
 من باز میشد بیاد بیان مبارک حضرت عبدالبهاء
 مییافتادم که فرموده بودند : ((فرق من با خیلی ها
 این است که آنان خیال میکنند خود کاری انجام

میدهند ولی من همیشه یقین دارم که تمشیت امور من به يد قدرت جمال قدم است *
 و چون درد ها افزون شد و دانست که پایان عمر نزدیک است و درخواست کرده به (کلبی آیوس) عزیزه پیوند و میگفت دعا می کنم کیفیت کار و خدمت افزونی گیرد زیرا کمیت دردست من نیست و این کیفیت حاصل نشود مگر با تعمق در آیات الهی و آن نیز میسر نگردد مگر با درد ورنج فراوان این رنج ها انشاء الله سبب تعمق روح من خواهد شد چقدر از این درد ها فایده بردم چه در سهائی از این بیماری میگیرم موفقیت انسان در محبت و فناست زیرا ممکن است شخص يك هفته سخنرانی کند و ابداً اثری ننماید ولی دیگری - کلمه ای گوید و عالمی را منقلب سازد .

چون روز آخر فرارسید ماد رگفت :
 ((میخواهم بد یا خود بازگردم در همان روز برادرم از راه رسید ولی ماد رد یگرتوانائی تکلم نداشت برادرم گفت ماد رجان خود را زحمت مده سخنان تری شنوم مثل همیشه زیبایی هرگز بدین جمال نبودى . ماد رنگاهى بیلا کرد و گفت :
 ((بچه های من کجا هستند ؟)) عرض شد هر دو اینجا هستیم گفت من خیلی بچه دارم جواب دادیم مطمئن باش که کودکان تو خدا ما تورا ادامه خواهند داد در این حال معلم بود که چشمان ماد را انتظار دید ابر برخی از آنان است منتظر بود که جناب سرهنگ (ماک هنری) و خانمش وارد شدند و آنها هم بموقع رسیدند و برای اوقطعاتی از کتاب منتخبات قلم اعلى تلاوت نمودند .

در این وقت مرا پای تلفونی خواسته قرار بسود همان روز در جمعی نطقی در باره امریهائی نمایم سؤال از ساعت شروع جلسه نمودند نمیدانم مرا چه شد که بحای ساعت هشت جواب دادم - هشت ونیم و ابداً " ندانستم چرا موقتى مسافر بکلی بی حال شد آغاز خواندن مناجات نمودیم در وسط مناجات دم بودیم یعنی ساعت هشت ونوزده دقیقه که مادر عالم بالا شتافت و من جلسه امری شتافتم در حین رفتن منظره ای دیدم که از هر حقیقتی برایم روشن تر بود هرگز آن منظره را از خاطر نبرده ام تا گه آن چهره های بسیم نورانی یاران گذشته را زیارت کردم ایشان عبارت بودند از (میسیس بی ماکسول) (ماد رحضرت امه البیاء روحیه خانم) میسیس کیت رانم کهلر ، میس مارتاروت ، کلبی آیوس ، گریس ابر) و بسیاری دیگر که نشناختم جمیع با آغوشهای بازی آمدند . گوئی بسرای استقبال ماد را آماده میگشتند . این منظره عجیب تا چند ثانیه ادامه داشت در این حال یقین کردم که اگر بواسطه صعود ماد در سنگ بگریه و زاری زتم شعف روحانی ورود ماد در راه وطن اعلایش ضایع خواهم کرد بنا بر این در راس موعد معین در مجلس نطق حاضر شدم و چون جلسه پایان یافت حاضرین نزدیک شدند و اعطای عطفت پرسیدند حال ماد رتبان چطور است : دیگر سیل سرشک را جلوی گیری نتوانستم صورتم را در دستهایم پنهان کرده های های گریستم .
 چون خبر ساحت قدس رسید پیام ذیقل

از سراع فضل بافتخار ما در عنایت شد .

" بعلت فقد ان مبلغ شهیر ممتاز فد اکا را مرالله
از اعماق قلب محزونم خدمات عدیده ایشان
در میدان تبلیغ قبل از نقشه هفت ساله و در طی
آن نقشه بکمال اعتلا و اتم " شایسته مدح و ثناست
دختر ایشان را بدعیه قلبیه و تسلیت های محبانه
اطمینان بخشید خدمات عالییه فقید بتسلیح
بهجت ابدی زینت گرفت .

و نیز نامه ای مخصوص بافتخار لجنه ملی تبلیغ
عنایت شد که در حاشیه آن بقلم مبارک مرقوم
رفته :

" امید است محبوب عالیمان شما را امید فرماید
که در اثرا قدام آن کبیر آستان حضرت بهاء الله
مشی نمائید ایشان محبوب یاران و از خد متکذاران
خستگی ناپذیر آستان حضرت رحمن بودند
امید است با دامه خدماتشان که با نهایت قوت
و تمسک و علو روح انجام دادند موفق گردیدند
و به بندگی عتبه سامیه امر اعظم مفتخر شوید .

برادر حقیقی شما شوقی

جناب کلی ایسرد رباره نغمه آسمانی مرقوم
نموده اند :

— این چکامه در حقیقت تاریخ روحانی
بشر است . نویسنده خود مشاغل و مسائلی
داشت که در جمیع زوایای وجودش ریشه
دوانده بودند . جواب اینگونه پرسشها سبب

اتفاق و اطمینان دل و جان میگردد و اگر بد و نیا سخ
مانند و با جواب های نارسا و ناشایسته بهر یک
داد و شود عمری محرومیت ببار آرند لذا ابدینگونه
که گوئی همین پرسشها را از ساحت قدس الهی
می پرسند این چکامه سرود و شد و یا سخ هر مشکی
طبق آیاتی که در این عصر انور اعطاء گردیده برشته
نظم درآمد مثال این اسئله و همزاران مشکل بنحو
اتم و اکمل در این ظمور اعظم جواب داد و شده
است انسان حال میتواند از اعماق دل فریاد برآرد
و گوید مغز آدمی که گرم اندیشه های گوناگون
بود اکنون بر شحات سحاب مرحمت تروتازگی
از نود ریافت و از سر چشمه آسمانی قلبش آرامشی
بدیع گرفت و این همان تسلی خاطر و اطمینان قلبی
است که فقط مستهفاء فضل و رحمت پروردگار
جهانیان میتوانند به بندگان خود عطا فرماید .

خوانندگان عزیز هرگز گمان نبرید که این بینوا ادعای
آن دارد که با این چکامه آنان را با سرانتهایی افلاک
رهنمون گردد . عالم وجود ملو است از چنین
کوششهای بیهوده ناتمام و امریکه هرگز خاطر
این نویسند و خطور نکرد و نخواهد کرد این است
که جلدی دیگر بر ملیونتها از اینگونه تالیفات بیفزاید
نیت اصلی نگارنده آن است که در حین کوشش
برخی از جوهر آیات و در رکعات را از خزاین
لایتنای قلم اعلی که در این روز بیرونش انسان
برایگان عنایت شده چون چراغهای نورانی
فراراه صاحب دلان گیرد و نهایت آملش آن است
که خوانندگان خود در فضای لایتنای حقایق روحانی
سیروسلوک نمایند و خزاین قلم اعلی و آثار
گهرسار مرکز میناق راه یابند .

(بقیه در صفحه ۵۰)



هر محقق ویژه و هنده ای که بخواهد احکام و تعالیم
 و فلسفه عرفان و نظم و تعدن بهائی را بطور دقیق از روی آثار
 اعلییه * آن بشناسد و نیز تاریخ تفصیلی و مستند این دیانت
 را مطالعه و بررسی نموده و اصطلاحات و ادبیات و معارف
 مخصوص آن آشنا گردد میتواند سه تالیف نفیس و جامع
 از فاضل مازندرانی یعنی کتابهای * امر و خلق * و تاریخ
 کامل * ظهور الحق * و * اسرار آلتا نامری * را برای تأمین
 منظور مطالعه کند و اگر کسی بخواهد از این مقدار بفراتر
 گذاشته و مقام عظیم و کیفیت عمیق آئین مقدس بهائی
 را در بین سایر ادیان و مذاهب عالم شناخته و بریسه و اساس
 و مبانی معتقدات عمومی ادیان الهی و تاریخ آنها را
 بداند میتواند با مطالعه * دوائر دیگر از همان محقق دانشمند
 و گرانقدر بنام * اسرار آلتا عمومی * و تاریخ * رهبران
 بزرگ * اطلاعات خود را کامل کرده و عطش کسب معرفت
 و حقیقت طلبی را فرو نشاند .

با وجود مقام و ارزش فوق العاده ای که این پنج کتاب
 در او بوده و عمر گرانبه * مؤلف آن با عشق به حق و حقیقت
 و نهایت درجه * فروتنی و خضوع و استغناء * کامل

از شئون ظاهره معموله بتالیف آنها مصروف گردیده ولی فعلاً "فقط در کتاب" امر و خلق" و "اسرار آلائه امری" ازینج کتاب مذکور در دست تنظیم و تکمیر مییابد و کتاب امر و خلق که میتوان گفت اولین طبقه بندی موضوعی از الواح و بیانات مبارکه میباشد از سالهای پیش انتشار قسمتهای اول آن شروع شده ولی کار آن با انتها نرسیده متوقف مانده است معذک جای امیدواری است که انتشار این دو کتاب ولو باتانی و کندی صورت میگیرد ولی تا ماده کمرین قسمتهای مختلف آنها برای تکمیر و انتشار استمرار دارد. کتاب "اسرار آلائه خصوصی" یا "اسرار آلائه امری" که اکنون در صد معرفی اجمالی آن هستیم دارای مقدمه ای بقلم شخص مولف است که این مقدمه در ابتدا ای جلد اول از کتاب مذکور درج گردیده و در سال ۱۲۴ بدیع منتشر و سبب علت تالیف کتاب در آن چنین ذکر شده است:

"باتوجه و تمسک بحق و حقیقت و صدق نیت و طسوت نظریات که آثار اصلیه امری بیان و سبائی از منتشر مطبوع و غیر مطبوع و موجود نسخه و غیر آن بغایت تکرر و تشتت است و غالباً مشتمل بر اسرار مکتوم و مقامد نامفهوم عمم و مصطلحات و فلسفه ها و عرفانهای گوناگون منشعب از سرچشمه های متنوع میباشد و همه کس را مطالعه تام و احاطه بمبرام میسر نمیگردد و مفهوم و تشخیص اسماء و اشخاص و اماکن مذکوره و تحقیق کیفیت و وجه صدور و تاریخ آن آثار و مسائل مندرجه آن راهی نه و مدین روچه از دران یوای نا واجد وجه از

آشنایان نامحققه غیر وارد با وجود تکرر نظرسر و توالی تراء آت از مستورات سطوری بهره مانند ندلذایس از استقراء سالیان دراز و کاوش بسته و باز تالیف این دفتر که بمنزله مفتاح آنهاست پرداخته لغات عربیه و فارسیه و غیرهما که تماس مستقیم صریح بموضوعات بدیعه و ذکر در آثار دارد مرتب و مفصل و مشروح و بنام اسرار آلائه موسوم ساخت . . ."

بنابراین موضوع اصلی و مبنای تالیف کتاب معنی و شرح و بیان اصطلاحات و اعلام مندرج در الواح و آثار مبارکه از اشخاص و کتب و امکنه میباشد ولی مولف این مقصود را بنحوی مجری داشته و مسائل و موضوعات را با چنان وسعت نظر و روشی دقیق و علمی مورد بررسی و تحقیق قرار داده که مخصوص باین کتاب میباشد و این روش و ترتیب رتالیفات مشابه کمتر سگار رفته است. اساس ترتیب و روش مذکور چنین است که در ذیل هر کلمه اولاً "معنی و یا معانی لغوی و اصطلاحی و هم طریقه تلفظ صحیح آن به کلمه ذکر شده و ثانیاً آیات و جملات مندرج در الواح و خطابه ها که متضمن کلمه مورد نظر میباشد عیناً نقل گردیده است و نکته بسیار جالب و مهم آنکه در اغلب موارد سعی شده است هر لوحی که بعنوان شاهد مثال و مناسبت موقع قسمتهای آیاتی از آن نقل شده مشخصات همان لوح یا خطابه از محل صدور و محل ارسال و مخاطب یا مخاطبین آن نیز ذکر گردیده و در بعضی موارد عنوان و مطلع الواح نیز معلوم و مشخص باشد. بر کسانیکه فی الجمله به کمرت و وفور الواح و بیانات الهیه در این امر آگاهند و میداند

دریای وسیع کلمات و معارف امری را تا گسبون
 گرانه ای بیداننده معلوم است که تعیین
 مشخصات و وجه نزول و تاریخ آمدن الواح تاجیه
 اندازه جالب و مفید بلکه از الزم کارهائست که
 که در زمینه تدوین آثار مبارکه باید انجام پذیرد .
 ذیل بعضی از کلمات بجهت اهمیت خاص
 موضوع شرح و تفصیل کاملتر و بیشتری بیان شده
 و در عین حال کلیه تفصیلات و استنتاجها مستند
 بنصوص الواح و مدارک معتبر و واقعیات تاریخی
 میباشد از آن جمله است کلمات باب . بها لله
 ایقان . اقدس و نظایر آنها .

نظریا حاظه " غیر قابل تردیدی که مرحوم فاضل
 به ادبیات فارسی و عربی و فنون متعلقه بآنها
 و قرآن و تفسیر و کلام و حکمت داشته الزاماً
 بخصوصیات وجهات ادبی و عرفانی و همچنین
 منشاء و منای گفتارهای علمی و اعتقادی و فلسفی
 و عرفانی مندرج در الواح و آثار مبارکه بهتر و بیشتر
 آنگاه بوده و لطافت و ظرافت بیان و هم عظمت
 و استحکام آنرا بیش از دیگران درک کرده و فی الواح
 حلاوت بیان را چشیده است برای نمونه مراجعه
 کنید بشرح حرف " همزه " در ابتدای جلد
 اول کتاب تابلطافت و استحکام و جامعیت چند
 آیه از کتاب مستطاب اقدس از نقطه نظر مولف
 بصیر و نکته سنج این کتاب مطلع شوید و نیز مراجعه
 فرمائید بذیل حرف " ب " و موارد استعمال این
 حرف در جملات عربیه با استناد بآیات مستخرجه
 از الواح مبارکه .

نفوسی که اجمالاً " مقداری از الواح متعالیه مبارکه
 از حضرت بها لله را مطالعه کرده اند میدانند
 در سالهای اولیه ظهور که مقارن با صد و نوزول
 الواح مبارکه بوده است اسم شهرهای محل
 ارسال و مخاطبین الواح اغلب به رمز نوشته^{شده}

و یک یاد و یا چند حرف اسامی شهرها و اشخاص
 در عدد یا متن الواح بجای اسم اصلی ذکر میشده
 است مانند حرف یا بجای یزد تاء بجای تبریز
 الف یا الف واء یا الف واء و ال وسین بجای
 اردستان . اسم حیم بجای جواد و حاوسین بجای
 حسین و غیره . کتاب اسرار الآثار از مهمترین
 گنجینه هائست که ذیل حروف و مختلف الفباء
 یا استناد و استشهاد بالواحد کبیره ای که جملی از
 آنها را مولف عیناً نقل کرده اسامی اصلیه و نفوس
 و شهرهائی را که بجای آنها حروف مرموزه بکار
 رفته کشف و معلوم داشته است . یکی
 از فوائد ضمنی دیگر که از مطالعه این کتاب حاصل
 میشود آنکه در خلال مطالب اصلی و نقلیاتی
 مبارکه هر جا که کلمه یا عبارتی تصور شود ظاهراً
 منافی قواعد ادبیه و ظاهره و معموله است
 بنحود فیه علی و ما استناد بآیات قرآنی و کتب
 معتبره و قد ما مورد توجیه و تحلیل قرار گرفته
 است و همچنین از نظرفائد تاریخی در هر جا
 که دادن اطلاعات مفصل تاریخی لازم بنظر
 رسید مولف خواننده را بتاریخ مفصل مستند
 ظهور الحق رجوع داده و از تکرار مطلب خود دری
 کرده است و باید گفت که ایجاز و کلام و خود دری
 از تکرار مطالب و بکار بردن حداقل کلمات لازم برای
 بیان مقصد و معنی از خصوصیات نشاء و ترسیل
 فضاصل ما زندانی است و نوشته های او از این
 جهت ممتاز بوده و یکی از عللی که ظاهراً در یاد
 امر نوشته های او را غیر مانوس مینمایاند همین
 بکار بردن ایجاز و اختصار در بیان مطلب میباشد
 معذک اشارات و نکات تاریخی زیادی در کتاب
 اسرار الآثار وجود دارد که احتمالاً " اطلاعاتی
 است که مولف بعد از تدوین تاریخ ظهور الحق
 کسب کرده و یا از کراتراد راین کتاب برای تکمیل



عشاق بهشت

منوچهر طالقانی

مرغ زیبای چمن شاد و غزلخوان آمد
 عارفان واله که آن مظهریزد ان آمد
 زانکه ورقهء بیان ناطق ایقان آمد
 وه چه روشن زرخش عالم امسکان آمد
 چشم دل باز نمائید که جانان آمد
 تا ببینی که چسان رحمت رحمان آمد
 عید رضوان شد و این فضل زبرد ان آمد

مژده ای دل که بهار و گل و بریحان آمد
 بلبلان مست زبوی گل و عشاق از عشق
 دوستان غلغل شادی بفلک باید برد
 شمس حق طالع و ظلام همه زائل گشت
 "قد مضی الفصل و انی الوصل" بگوشتاقان
 دل ببرد از زغیر حق و او هم وطن
 طالقانی ببراین مژده به عشاق بهشت

خلاصه آن که حقیقت ذات الهی را جز خداوند نمیتواند ادراک کند نهایت ادراک بشر آنست که ترک ادراک کند و عجز خود اعتراف نماید زیرا بحث کردن درباره ذات خدا منجر به شرک خواهد شد. شیخ عبدالکریم گیلانی در باب اول از کتاب خود موسوم به انسان کامل درباره ذات الهی چنین میگوید:

" ذات الهی را نمیشود ادراک کرد و هیچ عبارتی در نیاید و هیچ اشاره ای مشخص نشود زیرا اشیا موجوده در این جهان یابه مثل خود ادراک میشوند یابه ضد خود. برخی از اشیا را از مطابقه با مثل میتوان شناخت و بعضی را به وسیله ضد آنها میتوان تشخیص داد. ذات مقدس خداوندی نه مثلی دارد و نه ضدی بنا بر این نمیشود او را به هیچ معنائی و هیچ عبارتی معرفی کرد هر کس درباره ذات الهی تکلم کند تکلم او عین سکوت است و حرکت او عین سکون عقول و افهام حیرانند و از ادراک ذات او عاجز علم بشر اعظم از علم جدید و قدیمه به گنه ذات او راه نیافته و نخواهد یافت و هیچکس از عهده تعریف او بر نخواهد آمد عجز بشر از ادراک گنه ذات در کتب سماویه عتیقه نیز از قبیل تورات و انجیل و غیره ذکر شده است از جمله در تورات در سفر تثنیه باب چهارم آیه ۲۹۱ میفرماید:

" و شما نزدیک آمده زیر کوه ایستادید و کوه تابوسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ میسوخت و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد و شما آواز کلمات را شنیدید لیکن صورتی ندیدید بلکه فقط آواز را شنیدید. و در انجیل یوحنا فصل یک آیه ۱۸ میفرماید:

" خدا را هرگز کسی ندیده است. پسریگانه که در آغوش پدر است همان او را ظاهر کرد. در ضمن آیه مزبوره که از انجیل نقل شده کلمه این مذکور شده استعمال کلمه ابن درباره مسیح از جهت تعظیم و اهمیت مقام روحانی است نه اینکه العیاذ باللله خداوند را فرزند می باشد زیرا ذات مقدس او منزّه از شئون بشری است در ترجمه عربی آیه مذکوره در فوق چنین وارد شده " الابن الوحيد الذی هو فی حصن الاب هو خیر " مقصود از جمله " هو خیر " آن است که سفرای الهی آنچه را میگویند از خود نیست بلکه اخبار از ذات اقدس الهی است که مردم را با حقیقت آشنا میکنند و استدلال صحیح را به آنها میآموزند. باری خداوند منزّه از عرفان عارفین است و مقدس از توصیف اهل امکان. بنا بر این باید دانست که حقیقت ذات الهی بر همه کس پوشیده و پنهان است و لکن برای ذات مقدس تجلیات و ظهوراتی در عالم وجود است. یعنی خداوند منان بر کائنات جسمانیه تجلی میفرماید و مظاهر مقدسه الهی مظاهر

عالیه این تجلی هستند و این نفوس مبارکه آینه های صافی و شفافی هستند که شمس حقیقت احدیه در آنها تجلی فرموده از این جهت هر که به لقای این نفوس مقدسه فائز شود به لقای الهی فائز شده است و شناختن آنها شناختن خداست ظهور آنها ظهور الهی است . هر کس کلمات آنان را بشنود کلمات خداوند را شنیده است . هر که به آنها اقبال کند به خدا اقبال کرده و هر کس از مظاهر مقدسه اعراض نماید از حق جل جلاله اعراض نموده است . در قرآن مجید میفرماید :

" ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ " (فتح آیه ۱۰)

مخاطب این آیه حضرت رسول علیه السلام است میفرماید ای محمد هر که با تو بیعت کند همانا با خدا بیعت کرده است .

علامه بخاری و مسلم از حضرت رسول روایت کرده اند که فرمود " من رآنی فقد رای الحق " بنا بر این من فیوضات و تجلیات ذات حق از این مرایای صافیه ظاهر و آشکار میگردد همانطوری که آفتاب تابان چون در آینه منعکس شود جمیع شئون و کمالات خاصه او در آینه ظاهر میگردد و قرص آفتاب و نور و حرارتش همه در آینه منعکس است شمس حقیقت هم چون به مرایای صافیه مظاهر مقدسه تجلی کند جمیع شئون و کمالاتش در آنها ظاهر میشود این نفوس مقدسه حامل وحی پروردگارند او امر و نواهی الهی در بین مسردم بواسطه این وجودات مبارکه منتشر میشود هر کس به معرفت آنان فائز شد به معرفت الله فائز است و محرومیت از شناسائی آنان محرومیت از شناسائی خداست .

معرفی کتاب اسرار الآثار خصوصی (بقیه از صفحه ۴۴)

فسایده ضروری دانسته است . کتاب اسرار الآثار امری جمعا " پنج جلد است که جلد اول آن تنها شامل حرف الف و جلد دوم شامل چهار حرف ب و پ و ت و ث تا کنون منتشر شده و سایر مجلدات آن نیز بتدریج پس از آماده شدن برای تکثیر و تصویب محفل مقدس ملی منتشر خواهد شد و در اختیار علاقمندان از اهمل مطالعه و تحقیق قرار خواهد گرفت .

نامه تاسخیر

نامه زیر وسیله جناب شیخ محمد علی قاضی نوشته شده و در سال ۱۳۳۲ هجری قمری از اراض اقدس برای یکی از احبابی عشق آباد ارسال گردید هاست. فتوکی این نامه واصل خط جناب مشکین قلم که روی جلد شماره ۳ و ۴ — آهنگ بدیع سال ۲۶ چاپ شده توسط جناب مهندس عهد الحسین تسلیمی عضو محترم هیئت معاونت ایادی واصل گردیده و بدین وسیله از ایشان تشکر میشود.

عمیثت تحریریه

۲ ربیع الثانی ۱۳۳۲

حضور حضرت مستطاب قبله گاهی آقای ارباب کاخموف روحی فداه مشرف باد

قربان وجود مبارکت شوم پس از تبشیر بصحت وجود اقدس انور حضرت مولی الوری روحی و روح المخلصین لاجب الفدا معروض میدارد که لدی الورد هنوز دست و روی نشسته احضار فرمودند و اول سؤال مبارک از وضع بازار تجارت بود فانی بقدریکه آگاه بودم عرض کردم فرمودند بلی چنین است از حضرت مولائی آقای افغان جواب شدند باز بقدریکه میدانستم عرض نمودم تصدیق فرمودند بعد فرمودند که چه بکنیم که عشق آباد بها خود رابه مشکلات و مخاطرات نیندازند عرض شد که آن انداخته اند تبسم نمودند و فرمودند که حالا که بازارشان خوب شده عرض کردم چه خوبی ئی یک چند روزی صورت بازار رونقی گرفت ولی موقتاً بود و ما در صورت اول پیدا کرد چیزی نفرمودند از حال اشتعال اجبای سؤال فرمودند عرض شد که اجبای عشق آباد ممتازند فرمودند چنین است خلاصه قلب مبارک تعلق زیاد با حبابی عشق آباد دارد امیدوارم که بقدرت کامله از سوانح و ملیات حفظشان فرماید اما شخص مقدس خودش دقیقه راحت نیست هجوم افکار بنیه مبارک راضعیف نموده و قوای جسمانی وجود اقدس بکلی بتحلیل رفته آتی راحت و آسوده نیستند و بیم قبل با حضرت ابن ابهر قریب سه ساعت در خدمت مبارک بودیم فرمودند شبانه روزی دو ساعت بیشتر خواب ندارم و از بی خوابی تمام اعصابم خسته شده .

باری انسان حیران میماند که تحمل اینهمه زحمت هم مگر ممکن است خدا انصافی باحباب بدهد که فی الجمله ملاحظه این وجود مبارک را بنمایند و این همه عرایض لاطائل بیوسته نفرستند روزی نیست که يك من پاکت وارد نشود و توقعات بیجا خواهش نکنند رافت کبری مقتضی ملاحظه رسائل و بذل جواب است و ایگاش همین بود مشغله مبارک متصل اغیارد رآمد و شدند و علاوه بر همه ناقضین در منتهای بغض و کین بايقاء نارفساد و فتنه مشغولند و در عکا مجالسی دارند و شبانه روز ترتیب لوائح کذبہ و القاء اباطیل و نشر مفتریات همت نموده اند در موسم است که والی بیروت وارد حیفاشده چنین گمان میرود که بی خیال نیست با اینکه این وجود مبارک خیرخواه عموم اهل عالم است و جز صلح و سلام مقصودی ندارد معذک مفسدین و معاندین بنشریات کذبہ قلب اولیای امور را مشوش مینمایند تعجب اینجاست که در طول پنجاه سال اعادای و خصوم این وجود مبارک اینهمه لوائح انتشار دادند و بعد از رسیدگی و فحص و تحریر در ساحت ولات امور معلوم گشت که همه آکا ذیب بوده و از قمیص صدق عاری معذک باز وقتیکه يك نفر بد خوواه و دشمن لائحه میدهد مشوش میگردد و متکاپسوی می افتند هم خود وهم وجود مبارک را بسرحمت می اندازند چون سفر مبارک تقریبا سه سال طول کشید و حضرات در استان مفارقت بسیار کشیدند بعد از مراجعت یک دفعه از همه جا هجوم نمودند حضرات ناقضین را از برای فتنه انگیزی بهانه بدست آمد بنای فساد را گذاشته اند و مجالسی در عکا تشکیل نمودند و جعل آکا ذیب و نشر مفتریات اشتغال ورزیده اند لهذا حضرت عبدالبهاء بملاحظه آسایش خیال د ولتیان امر فرمودند من بعد تا يك سال مسافرین نیایند مبادا خاطر خطیر اولیای امور مشوش گردد و القاء ات ناقضین در مسامع د ولتیان اثر نموده باشد چنان شمس رافتی اشراق نموده که بکدورت و مسلسل خاطر بدخواه خویش راضی نیست و ابدا "اختشاش احوال دشمنان خود را نمیخواهد و دوست نمدارد که احدی از طرف او نگرانی داشته باشد تا چه رسد بخاطر خطیر اولیای دولت و سران مملکت لذا محرومی احباب را بر حصول سانحه بر قلب اولیای دولت ترجیح میدهد امید داریم که ترهات و آکا ذیب مکذبین و مفتترین را در مسامع مردمان دانا واقعی نباشد و سعی اعادی و بدخواها را در محض اولیای امور نتیجه حاصل نگردد .

یا حبیبی الاصل غرض از احضار فانی معلوم شد مقصود همان بود که شما حد سا فرمودید نوشتجات حضرت ابوالفضائل روحی فداه اوراق و ناقص و ناتمام است امر فرمودند که آنها را علی العجاله مرتب نمایم چهار روز است که بمعاونت حضرت ابن ابهریک مقداری ترتیب یافته یعنی اوراق متفرقه را پهلوی هم جمع نموده ایم ولی هر چه آنحضرت در هر باب شروع فرموده بودند همه ناقص و ناتمام است و فرمودند که در عشق آباد بمعاونت حضرت آقا شعی آقا سید مهدی و حضرت آقا شیخ حیدر و حضرت ابن ابهری روحی فداهم اکمل و طبع گردد ولی بسیار کار مشکلی است کو کسی که بتواند سطریمیثل حضرت ابوالفضائل بنویسد مگر قدرت الهی از آستین بیرون آید و الا فانی که قادر بر تحریر سطریمیثل کلمه نبود و نیستم افسوس که هر چه

نموده ناتمام بلکه از مقدمه تجاوز ننشده دیگر توکل و اعتماد بر عون و مدد اوست .
 حضور مبارك اهالی محفل روحانی روحی فداهم بعرض خلوص و نیستی صرف بکرم نائب الزیارة
 کل بود ه و هستم و در مقام اعلی هتیبه ، جمال ابهی دعا گو هستم و توفیق از برای همه میطلبم .
 جناب ارباب مرقم نموده بودید که فراموش نکنی چه طوری شود که آن حضرت و حضرات
 محفل روحانی فراموش شوند من اگر فراموش نمایم حضرت عبد البها ، یاد آوری میفرمایند و احوال
 هر یک را جدا جدا می پرسند و اظهار عنایت می کنند خدمت حضرت محبوب اجل - اجسی
 علی و آقائی آقا نصر الله و آقا عطاء الله و آقا ذبیح الله و آقا کاظم و سایر نورچشان بعرض
 بندگی مکبرم .
 حضرت مستطاب حاجی محمد حسین و حضرت مستطاب آقا محمد صادق و حضرت حزن
 و جناب آقا عبد الجواد و آقا جلال و حاجی عبد الرزاق را تکبیر میرسانم .

شرح حال جناب برادر گلپی آیواز (بقیه از صفحه ۴۱)

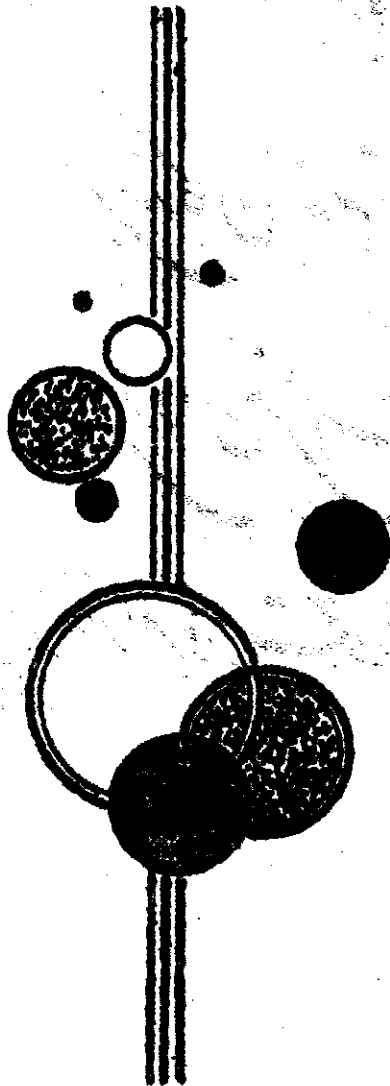
مراجع :

- ۱ - الواح بافتخار جناب (کلپی آیوس) که بمرحمت محفل مقدس ملی
 امریکا ارسال گردیده است .
- ۲ - کتاب عالم بهائی جلد نهم
- ۳ - مقالات و یادداشتها و عکسهای زیبا که خواهر عزیز نورانی پز شک شهر
 جهان دگتر (رایس ری) از مکزیک به نهایت لطف و مرحمت برای
 تکمیل این مقدمه ارسال فرمودند و بدینوسیله کمال تشکر و قدردانی
 از این وجود مقدس ابراز میگردد .

قیمت جوانان

فهرست مطالب

سرافراز - بهترین طریقه تبلیغ
امروزت بنه‌الله چیست ؟
ای محبوب من همتا - گنجا
بسوی عکس - درچه ای تابناک
به دنیای شگفتی ها - رباعی



حضرت بہاء اللہ مسیحا
منیند

ارشدگان نہ بہترین دارالروان است و نہ ہر کالبد دارالبرجان

امروز دارالروان تر است کہ بہ جان اینہنگ کوہر جان بخشہ

انجام ہر آغاز امروز است جو را نور ملیند صحت یکتا نوید است جو را نور منیند

سراغاز



جلسه • جمال بهار رودید ارشبنم و گل و سبزه بر شما مبارک باد . هنگامیکه دست لطیف بهار را بر تن و جان احساس میکنید و در لذت مستی بخش گلهای عطراگین غرق میشوید ، زمانیکه قطرات باران بهاری و خنمه یزندگان خوشنوا شما را بدیاسار آرزوهای برد ، بیاد آورید که زندگی چقدر زیباست و مواهب آن چگونه در سپه طبیعت گسترده . بیاد آورید که خداوند مهربان و توانا تاجه حدبندگان خوش را مرمون مهر و لطف خود تـرار داده . بجلال آسمان نیلگون و عظمت کوهساران سرسبز بیاندیشید که کشتانرا با خاطر آورید . با ستارگان چشمک زن و ماه را با همه زیبایی در شب مهتاب و خورشید جهان تاب را تا فراموش نگیند که شما نیز در پهنه دل خویش خورشیدی فرورزان دارید و از آن منبع عظیم نور و زیبایی . وجودتان پر نور و درخشنده است . فراموش نگیند که شما ستارگان زیبای آسمان زندگی بشریت هستید و بخاطر داشته باشید با الهام از نور الهی وجودتان که منبع است از آفتاب جهان تاب امرالهی است باید بر تارک روزگار بدرخشید .

هر بهار را شما گفتگوی داریم بدین امید که بهار وجود خوش را بیشتر با خاطر آورید و آنچه را طبیعت برایگان شما داده با میراث گرانبهای خون هزاران شهید بهم آمیخته رسالت تاریخی خوشتر را در عطری که خون عصیان در تنها بجوش آمده و تنهایی بی رود که غالب گردد بانجام رسانید زیبایی و جلال و شکوه طبیعت را یاد آور میشود تا با خاطر آورید وجود شما نیز میتواند همانند ستاره و مسنانه و خورشید برد امن ظلمانی اجتماع روشنی بخش و راغما باشد .

ای محبوب بهیما

ترجمه و اقتباس: فریدون یمانی

با قلبی فروزان از حرارت محبت
و اشتیاقی بی حد و حصر برای آرزوی بزرگ
از تو می‌خواهم که روح مرا به جنگی با تارهای بسیار تبدیل کنی
و یاد ستهای گرای خود آن را بنوازی
دست نیاز بدرگاه بی نیازت بلند میکنم که رحمتت را از من دریغ نداری
تا دریناه عشق بی پایانی که تمام وجودم را تسخیر کرده
با قدمهای استوار راهی را که مقرر کرده ای بسیارم
راهیکه رضای تو را در بردارد و به بهشت امیدهای من منتهی میشود.

* * *

در راه محبت تو تمام دل بستگی های خود را بدست فراموشی سپردم
و غیر از این شادمانی دیگری از سرنوشت طلب نمی‌کنم
که در دریای ریگانی تو مستغرق شوم
و از جهان و هر چه در او هست مستغنی می‌شوم
تا گوشم بغیر از کلام دلنشین تو صدائی نشنود
و چشمم جمال بی همانند تو را در جمیع ذرات کائنات مشاهده کند
با راده تو همراه نسیم در میان بندگان تو سفر کنم
و پیام زندگی بخش تو را بگوش آنها برسانم.

* * *

نور هدایت خود را روشنی بخش راه من کن
تا طول و عرض جهان را ببینم
بشارت طلوع آفتاب جلال تو را بگوش جهانیان برسانم
و سرود میدان صبح صاف قیوم ظهورت را در سرزمینهای تو زمزمه کنم
تمام وجود مرا مشعلی فروزان کن تا نور و حرارت آن
مژه جان بخش تولد جدید نام قدیم تو باشد
و مگذارقربانی شدن من سبب شود که باطنی بلندتر
سرود تقدیس و ستایش تو سمع مردم جهان برسد.

مبارک



عقلم ایادی امراتہ جناب ابوالقاسم فیضی

ترجمہ احمد سن ہوشنگ فیضی

در اوائل ظهور امرالہی در بعضی از دہات ایران عدہ کبیری موفق بایمان بامر مبارک گردیدند بسیار حیرت آورا است کہ چگونه این نفوس بی سواد و فقیر کہ از نیکوای خارج از محیط خود اہل لاعی نداشتند اعمیت این امر اعظم را با قدرت جهانی و تعالیٰ بی متعد و بدیع کہ مناسب زمانی بود کہ حتی تصور آن زمان برای ایشان مشکابا غیر ممکن مینمود درک نمایند . اما هنگامیکہ برای ملاقات این ارواح منورہ بہ این دہات مسافرت شود سرایمان آنان بامر اللہ مشہود میگردد . در این نقاط بعیدہ عدہ قلیلی نفوس ملہمہ بودند کہ چون ستارہ های درخشان قبل از طلوع نفوس را با اشارت بقرب ظهور موعود حاضر و آمادہ میساختند و آنانرا اجدم توجہ بآن ضح وانذار مینمودند . ہر یک از این دہات حکایتی جداگانہ و شہرمانانی مخصوص دارد .

(۱) از (بہائی نیوز) امریکا شماره ۴۵۸ ی ۱۹۶۹

یکی از این دهات دهکده کوچک سنگ و گلی و غم انگیز سیستان است کسسه در کوههای خشک چهل میلی جنب غربی تبریز در آذربایجان نزدیک دریاچه ارومیه (رضائیه) واقع گردیده و اهالی آن ایرانی ولی ترک زبان میباشند. جوانان این ده از حیث شجاعت و وفاداری معروف بودند و امروز نیز که بعنوان دهکده ای بهائی مشهور میباشد با همان شجاعت و شهادت بخدمت امر مشغولند. در خلال سنین ۶۰ - ۲۵۰ قمری در این نقطه نیز مانند نقاط دیگر ایران نفوس میبودند که مردم رابه قرب ظهور الهی بشارت میدادند بشارت و وعود آنان اهالی را مستعد و آماده میساخت که در هنگام ظهور موعود به تصدیق امر موفق گردند و خدمت و فدائاری در راهش قیام نمایند.

ملاسد الله از جمله نفوس حکیم و خرد مندی بود که با بشارت قرب یوم عظیم یوم قیام یومی که (یفسر المرء من اغیبه و امر و ابیسه صاحبه و نیکه) اهالی سیستان را آماده و مستعد میساخت در نصایح و اندازات خویش تاکید مینمود که باید قلب را از همه چیز غیر از حجب موعود خالی ساخت تا اشعه نافذ در مرآت قلب تجلی نماید. یک روز هنگامی که با جمعی از تلامذہ سیستانی خود از کوجه تنگی در تبریز میگذشت یکی از مجتهدین مشهور تبریز از آن محل عبور میکرد این شخص ملا محمد مقانی مجتهد سرسخت جدا و نقلی اعمور بود که مورد احترام مردم قرار داشت. هنگام عبور همه در مقابل او راه باز مینمودند ملاسد الله هنگام مقابل شدن با او روی خود را با عبا پوشانید و از دیدار شخص روحانی مزبور خود داری کرد. همراهان از این رفتار متعجب گردیدند زیرا استاد خود را همیشه سر مشق تواضع و حسن خلق میدانستند.

هنگام مراجعت بقریه شاگردان از ملاسد الله علت عدم رعایت احترام بآن شخص را که در حقیقت توهینی بمقام روحانیت بود جویا گردیدند ایشان بانتهائیت حزن و خشم بیان داشتند که شخص مزبور کسی است که حکم قتل موعود را امضاء خواهد کرد. و از این لحاظ مایل بمقابله و دیدار او نبودند این مسئله بر تعجب شاگردان ایشان افزود.

اهالی ده بحضرت باب ایمان میاورند

این روح مقدس که باروشن بینی بیروان خود را آماده و مهیا میساخت قبل از ظهور الهی صعود نمود شاگردان با وفایش نفوسیکه تربیت نموده و میدار ساخته بود بانتهائیت توجه در انتظار استماع خبر ظهور نفس جلیلی بودند که با جمعی از بیروان خود بحکم همان مجتهد اعمور شهید خواهد شد.

اهمالی سیسان با این انتظار در سال ۱۲۶۶ (۱۸۵۰ میلادی) از شهادت جوانی از اهالی شیراز بنام سید علی محمد در میدان سرپا ز خانه تبریز مطلع گردیدند که خود را بسبب نامیده اظهار مینمود که قائم منتظر میباشند این جوان مقام روسای مذهبی و دولتی را با ادعای خویش چنان بخطر انداخته بود که در صد قتل او درآمد مردم آن ده بانهایت علاقه در پی کسب همه اخبار در این خصوص برآمدند و فهمیدند که بیش گوئیهای ملاسد الله در باره شخص موعود تحقق یافته است اطلاع بر این مسئله چنان باعث هیجان آنان گردید که ۲۷۰۰ نفر از ۳۰۰۰ نفر جمعیت آنجا در همان مرحله موفق بایمان گردیدند این نفوس از فشار مستقیم حکومت در ورور کار نبودند بانهایت شجاعت و بدون واهمه ایمان خود را آشکار ساختند و بالنتیجه هدف تضيیقات فراوان واقع شدند بکرات نفوس شجیعانه از میان آنان گرفتار و تبریز و حتی گاهی بطهران اعزام گردیدند ولی در ثبوت و استقامت آنها زره ای خلل راه نیافت. هنگامیکه بشارت اظهار امر میرزا حسینعلی نوری که از بزرگترین بابیان و مشهوره جناب بها یا حضرت بها الله بودند بایران رسید همگی بلاد رنگ ایمان خود را نسبت بایشان یعنی موعود بیان اعلام داشتند.

پس از نفی و تبعید حضرت بها الله به عکا و زباده زیاد ای اهالی سیسان موفق به مسافرت به ارض اقدس و زیارت ایشان گردیدند و عده گنجینه از آنان در آنجا برای خدمت به محبوب خویش اقامت نمودند از جمله این نفوس اسماعیل آقای مشهور باغبان مومن و باوقفای حضرت عبدالبها بود و این شخص همان کسی است که از صعود حضرت مولی الوری در سال ۱۹۲۱ چنان متأثر و محزون گردید که با بریدن گوی خود در جوار مقام اعلی و نزدیک محل مقدسی که حضرت بها الله هنگام تشریف فرمائی به حیفا خیمه مبارک را برافراشته بودند قصد فدای جان خود را نمود. خوشبختانه جناب دکتر لطف الله خان حکیم و مستر کورتیس کسی Curtis Clasy بموقع رسیده و ایشانرا به مرخصخانه بردند و در اثر پیام محبت آمیز و نصایح حضرت ورقه علیا که فرموده بودند آرزو دارند مجدداً " او را مشغول بکارهای بیت مبارک حضرت عبدالبها مشاهده کنند حاضر بمعالجه گردید و شفایافتند و چنان باحباب و صمیمیت بخدمت مشغول گردید که در هنگام صعود بملکوت اسی ولی امر الله دستور فرمودند که بر روی مرقد ایشان عبارت " آیت استقامت و ایمان " نقر گردد.

مسافرت به عکا

در ایامیکه حضرت بها الله در شهر عکا در بیت مبارک مسجون بودند اولین دسته کوچک بهائیان سیسان پای پیاده در سنه ۱۸۷۸ میلادی پس از طی متجاوزاً ۷۰ مایل

در بیابانها و کوهها و اما تحمل مشکلات فراوان بحضور محبوب عالمیان مشرف گردیدند چنان
حب و صمیمیتی از آنان مشهود بود و چنان صادقانه با زبان ساده و دهاتی مطالب غمیش را
بیان مینمودند و چنان علاقه و احساسی از آنان بروز میکرد که قلب مبارک جمال قدم با همه احزان و
تاثرات اسارت و زندان قرین سرور و شغف بی پایان میگردد .

لباس آنان همان لباسی بود که در سیستان به تن داشتند این لباس مناسب آب و
هوای سخت کوهستانی شمال غرب ایران بود کلاههای پوستی بزرگ آنان هدف مناسبی
برای اطفال کوچک و بزرگ بود این کلاهها چنان در نظر اطفال آنجا عجیب مینمود که زائرین
را تعقیب و دائما " مسخره میکردند وقتی این موضوع بحضور حضرت عبدالبها معروض گردید
دستور فرمودند که کلاه های فینه که در عکا مرسوم بود بر سر گذارند روز بعد هنگامیکه با
کلاههای فینه بحضور ایشان مشرف گردیدند هیچکس مبارک بانهایت محبت و در حال تبسم
آنان را سر بآزان قزلباش جمال مبارک نامیدند .

بزودی احبای سیستان از شرایط تلخ و سخت مسجونیت در قلعه عکا مطلع گردیدند
قلوشان برای آن نفوس مقدس لبریز از تاثر و تالم گردیدند و جیره قلیل و ناچیزی که به مسجونین
بدون هیچ نوع میوه و سبزی داده میشد شیوع انواع امراض مسریه وجود شهر خشکی که حتی
برگ سبزی در میان دیوارهای بلند و مضاعف آن دیده نمیشد همه باعث حزن و خشم شدید
آنان گردید از همه بدتر آنکه جمال مبارک با شدت علاقه ای که به فضای آزاد و کوه و باغ و گل
و اشجار و زیبایی های طبیعت داشتند حدود نه سال بود که از سخن خارج نشده بودند لذا
یک روز زائرین در حضور مبارک در دل خود را آشکارا ستد عا نمودند که چون هوای عکا گرم و مرطوب
است و از درخت و سبزی در آن اثری نیست بدو آنان تشریف فرما شوند . هیچکس مبارک فرمودند
این امر ممکن نیست ولی آنان اصرار میکردند که هوای سیستان مناسب تر است و تعهد مینمودند
که آنچه در قدرت دارند انجام دهند تا هیچکس مبارک در آنجا راحت تر باشند هیچکس مبارک
در برابر اصرار آنان اظهار فرمودند که مسجون هستند و نمیتوانند باین امر مبادرت ورزند از شنیدن
این بیان اشک در چشم آنان حلقه زد و اظهار داشتند مسجون؟ چه کسی میتواند هیچکس مبارک
یعنی سلطان ارض را مسجون نماید ولی آزادی مبارک از زندان حتی بدست این مومنین که
از شجاع ترین و سرسخت ترین پیروان حضرتش بودند امکان نداشت زیرا مشیت الهی چنان بود
که سراسر ایام باقی حیات راد را راضی مقدسه سرزمین تحقق نبوات انبیاء بگذرانند .

عنایت مبارک به احبای سیستان

روزی که احبای سیستان مطلع گردیدند که باید مراجعت نمایند از اینکه نتوانسته
بودند هیچکس مبارک را از زندان آزاد نمایند نهایت حزن راد داشتند قبل از حرکت حضرت

بهاء الله آنانرا احضار و مقداری از غذای زندان آنها عنایت فرمودند و توجه آنها را به سبب زمینی که جزو غذای زندان بود جلب و توجیه نمودند آنرا در ده خوش بکارند چون شغل این نفوس زراعت بود طرز کشت این محصول را از زارعین محل یا نهایت علاقه فرا گرفتند . هنگام عزیمت نیز مقداری از بذرا را برای کشت به همراه بردند و این محصول جدید در خاک آذربایجان بدست احمای سیستان و ما را مبارک حضرت بهاء الله گاشته شد و پس از آن زارعین نواحی بکشت آن آشنا شدند و ان مبادرت نمودند و این طریق رایج گردید بطوریکه از لحاظ غذایی برای آنان اهمیت حیاتی و اساسی پیدا کرد . مکمل غلات یعنی محصول قدیمی و دائمی آنان گردید و کرات این محصول جدید تمام ایالت آذربایجان را از بلای قحطی که اغلب بدان دچار میگردد رها نماید .

حزنی که احمای سیستان در شهر غم انگیز تکا احساس نموده بودند هنگام مراجعت در تمام طول راه و بیور از صحراها و کوهها آنان را ترک ننمود حتی پس از مراجعت نیز وقتی که برای همشهریان خود آنچه را که در آن ساعات و لحاظ گرانبها که مشمول عنایت روحانی بودند شنیدند و درک نمودند بودند بیان میکردند این حزن با آنها بود چنان از محرومیت هیچ مبارک از آزادی محزون و متاثر نبودند که مصمم گردیدند آنچه میتوانند برای رفع آن کوشش نمایند .

از جمله نفوسیکه در این سفر زیارت شرکت داشتند و نفر بودند که هر دو نام محمد نامیدند و چون در آن ایام نام خانوادهمرسوم نبود احمای یکی را بنام محمد اول و دیگری را محمد ثانی خطاب مینمودند این دو نفس با احمای سیستان پیشنهاد نمودند که هیچ چیز بهتر از گل برای تقدیم بحضور مبارک نیست و در میان گلها گل بهتراز ترگس نخواهد بود چون این گل رمزی از عشق و خلوص و مژده بخش رسیدن بهار و گذشتن زمستان سرد و تیره و تاریک باشد چند ماه بعد و محمد یا نهایت خلوص و وس از تهیه قدما ت سفری ای بیاد و در حالیکه گلدانهای گرانبهائی از ترگس بر روی شانه خود حمل مینمودند و لوازم مختصر سفر خود را برد و الاغ بار نموده بودند بجانب عکاروان گردیدند عبور از راهها بعلت سرما و وجود راهزنان بسیار خطرناک و گذشتن از سرحدات از میان ماورین و سرمازان بسیار مشکلی بود ولی با شعله محبتی که در قلب آنان مشتعل بود این دو نفس شجاع و قوی بر مشکلات سفر فائق آمدند سفری که نفوس راحت طلب و امنیت دوست این دو روزمان با نظری پرتسرس و هراس بدان مینگرند و مبادرت به آنرا دراز عقل میسرند اما هنگامیکه نور محبت بر تاریکیهای جهان مادی بتابد نفوس با میل بلکه با شوق و شغف و نهایت شجاعت با استقبال مشکلات مسی شتابند .

حضرت عبدالبهایی اولین دسته زائرین که پس از خاتمه جنگ اول جهانی

در سال ۱۹۱۹ بحضور ایشان مشرف گردیدند و ورود حاطین گسای ترکس را چنین تشریح فرموده اند :

بعضی آنکه سفر خسته کننده آنان به انتهای رسید و هم هنگام پیش دیدگان بر اشتیاقشان نمودار شد و چشمشان بر مشاهده بیخبر عظمت مبارک که نشانه پایان سفر بود روشن گردید همه صدقات و نگرانیها را فراموش کردند و با اهلای حرم و در تابل و مهم بد ریخت رسیدند و خاضعانه در مقابل اقدام جمال مبارک بر زمین افتادند و بدین نحو جانفشان و خلوص خود را با عشق و علاقه شدید آشکار ساختند چنان مشغول اطوار لطف و مرحمت همگام مبارک واقع گردیدند که بیان از ذکر آن عاجز است هدیه آنان که آیتی از جمال زندگی بسود نه تنها مورد قبول واقع گردید بلکه چون نفیس ترین جواهر و گرانبهاترین هدیه ای که ممکن بود بحضور مبارک تقدیم گردد شمر شد در پاسخ بیانات محبت آمیز و تجید مبارک زائرین از صمیم قلب و زبان ترکی صادقانه معروض میداشتند که جانم سینه قربانلی (جان ما را قربان خوش فرما)

بیاد آوری :

خانواده ایی در بهائی شجاع چنان باین خاطر است افتخار مینمودند که در موقعی که در سنین اخیر همین نام خانوادگی در سبب قانون احیای گردید آنان نام خانواده اول و ثانی را انتخاب نمودند و بدین طریق این دو خانواده و بهائی در عالم بهائی با نام خانوادگی خود یعنی اول و ثانی مشهور میگشتند .

در زمستان سال ۱۹۲۰ که نگارنده در محبت جناب داور طریقی عزیز که در آن هنگام رئیس محفل ملی عراق بودند و جناب رحمت الله ملائی بر اثر اقدام حسن مارتاروت و سیس زانسم کهلر به سیمن سیافرت نمودند جناب داور طریقی در آن سفر که از آمدن ما مطلع گردیده بودند چندین میل پیاده برای ملاقات ما با خود در راه عراق گذاشته بود و در دست راهنما تشکیلات داده و طریقه ده خوب و بد را نوشته بود .

احیای حسن در حقیقت کسب کیمیا بود و در این راه از ما بودند محمد اول هنسوز در قید حیات بود ولی خیلی پیروز گشته شد ، به خود و نور چشمان خود را از دست داده بسود وقتی که رحمت الله خان ملائی او را آفوش کشید محمد ایشانواتنگ در راه گرفته و در گسوش ایشان گفت آیاشما پسرتاظم الاطیبا طبیب در بار نیستید رحمت الله خان ملائی از ایسن سؤال بسیار متعجب گردیده گفت بلی ولی شما چگونه مرا که هرگز در عمر خود ملاقات نکرده اید شناختید محمد اول اظهار داشت وقتی عده ای از ما بعلت ایمان ما مبارک زندانی بودیم پدر شما که طبیب در بار بود برای معاینه زندانیان مریض می آمدند احباب در یک زندان با هم

از کتب سودمندی که در سالهای اخیر برای نوجوانان انتشار یافته يك دوره ۸ جلدی بنام فرهنگنامه است که توسط عده ای از نویسندگان و مترجمان معروف و کمک عده ای از هنرمندان از متون انگلیسی بفارسی بسیار ساده و قابل فهم ترجمه شده و دارای تصاویر بسیار جالب و رنگی در زمینه های مورد بحث می باشد .

فرهنگنامه را خانم برناموریس پارکر آمریکائی کمک هیئت از نویسندگان و محققین نوشته و به کتابهای پلاتوسی موسوم گشته است . در ابتدا ای مجلدات فارسی فرهنگنامه در خصوص این کتاب چنین نوشته شده است :

" این مجموعه چنان تنظیم شده که کتاب بیشتر جنبه " قرائتی داشته باشد و در ضمن حاوی مطلب علمی ادبی - هنری - تاریخی - جغرافیائی و غیره نیز باشد . حدود ۱۵۰۰ مقاله در زمینه های مختلف چنان انتخاب شده است که هر يك از آنها شامل لغات و اصطلاحات فراوان در هر زمینه است مثلاً " نخستین مقاله این مجموعه " آب " است . در این مقاله با زبان بسیار ساده بیان شده است که آب در هر سه حالت مایع و جامد و بخار موجود است و در چه شرایطی به هر يك از این سه حالت تبدیل میشود . قسمت عمده سطح زمین از آب پوشیده شده . در این آبها موجودات زنده و گیاهان زندگی می کنند . در بدن ما آب وجود دارد . آب در زندگی ما تا چه حد لازم است آب را به زبان علمی چگونه می نویسند . آب از چه ساخته شده است و غیره .

شیوه " بیان موضوعات مختلف نیز متناسب با جنبه " قرائتی کتاب بسیار ساده و روان اختیار شده است از استعمال فورمولهای علمی و ریاضی . حروف لاتینی (حتی المقدور) و بیانهای پیچیده علمی خود داری شده است . تلفظ کلمات نامانوس و کلمات خارجی به وسیله اعراب مشخص شده است .

بطوری که از ملاحظه دوره " فرهنگنامه پیدا است کتابی است در سطح بسیار خوب

بایان و شیوه عالی که معلومات و اطلاعات نوجوانان را تا حد و بسیار زیاد بی‌الای برد علاوه بر جالب بودن و متنوع بودن مطالب تناسب تصاویر متعدد آنها در زمینه مطالب نوشته شده اهمیت کتاب را در ایجاد حسن علاقه و شور و یادگیری افزایش محسوس بخشیده است. بطوریکه آزمایش نشان داده در اکثر خانواده ها این سلسله کتابها با استقبال و علاقه افراد خانواده روبرو شده است. این خوانندگی جالب نه تنها برای نوجوانان هدیه پرارزشی است بلکه پدر و مادران را در جوابگویی صحیح به سئوالات اطفال در سنینی که گنجگویی شدید بفرآگیری دارند کمک و معان اطمینان بخشی است. اکنون نمونه هایی از مطالب در این دایره المعارف نوجوانان را ملاحظه می کنید:

توارث:

کسی انتظار ندارد که از دانه گل ختی بوته گل سرخ به وجود آید یا از تخم گجشک پرند، دیگری مانند دارکوب بیرون آید چه چیزی باعث می شود که هر جانور یا گیاه جوان شبیه جانور یا گیاهی شود که آن را تولید کرده است؟ جواب این است که هر موجود زنده بسیاری چیزها از اجزای خود به ارث می برد. این چیزها ممکن است رنگ و اندازه و شکل باشد یا انجام دادن کاری به طرز معین، مثلاً پرند، پریشاخ همیشه لانه ای معلق و بسیار زیبای سازد و لانه نیست که طرز ساختن این لانه را به او یاد بدهند.

دانشمندان در حال حاضر خمسی دانند که عامل انتقال صفات والدین به اولاد ذرات ریزی است به نام ژن، ژن بخشی است از باخته و چنانکه می دانید بدن همه موجودات زنده از باخته ساخته شده است. درخت سیبی که از شاخه درخت سیب دیگری وجود می آید اگر در اوضاع و احوال همان درخت رشد کند، کاملاً شبیه آن درخت می شود. زیرا ژنهای آنها همانند یکدیگرند. همچنین وقتی که قسمتی از یک اسفنج زنده را از تبقیه بیکر آن جدا می کنند به اسفنجی کامل شبیه اسفنج اصلی تبدیل می شود، زیرا ژنهای آنها نظیر یکدیگرند.

بیشتر گیاهان و جانوران از بیوستن و گیاه یا جانور به وجود می آیند. بنابراین ژنهای از هر دو نصیبشان می شود. دانه گل ختی که یک گل بی دهد مسلماً گل سرخ تولید نخواهد کرد، ولی ممکن است گل ختی که دو گل دارد تولید کند. یک گربه ماده سیاه ممکن است دارای بچه گربه سفید شود.

دانشمندی که به مطالعه توارث می پردازند آزمایش های بسیاری در سبزه جفت کردن جانوران یا گیاهانی که از جهتی با هم متفاوت بوده اند انجام داده اند. کسی که نخستین بار دست به اینگونه آزمایشها زد کشیشی اتریشی بنام گریگور مندل بود. مندل با آزمایشهای قوی که روی گیاهان باغچه دیر خود انجام داد مطالب زیادی درباره توارث کشف کرد و قوانینی یافت که امروزه قوانین مندل معروف است.

تصویر نشان می دهد که از جفت کردن خوکیه ای هندی که موی سیاه نرم دارد با خوکیه ای کسه موی سفید زبرد ارد چه نوع خوکیه هائی نتیجه می شوند . خوکیه هائی که از جفتگیری آنها بعمل می آیند ، همه دارای موی زبرسیاه خواهند بود . این خوکیه های دورگه زنهای موی سیاه نسریم را ازید روزنهای موی سفید زبر را از ماد زبره ارث می برند . ولی زنهایی که زبری و سیاهی مورابه وجود می آورند بزرنهایی که نری و سفیدی مورابه وجود می آورند غلبه دارند . اما این خوکیه های دورگه صفات نری و سفیدی مورابه بعضی از اولاد خود انتقال می دهند . بطوری که بعضی از اولاد نسل سوم این خوکیه های بد بزرگ یا ماد بزرگ خود بیشتر شباهت خواهند داشت تا به پسر و ماد خود .

اگر گیاه یا جانوری در وزن متفاوت مربوط به صفت معینی را به ارث ببرد ، تاثیر یکی از آن در وزن ممکن است بیش از تاثیر دیگری باشد . اگر یک گاو قرمز را با یک گاو سفید جفت کنند ، گوساله ها احتمالاً ابلق خواهند شد که رنگی است میان قرمز و سفید .

دانشمندان با به دست آوردن اطلاعاتی درباره توارث ، توانسته اند گیاهان و جانورانی بسنه عمل آورند که بهتر از پیش به درد انسان می خوردند . مثلاً زرتهای دورگه ای بعمل آورده اند که دانه های آنها در شتر و بهتر از زرتهای قبلی بوده است .

گاهی ممکن است در گیاه یا جانوری یک تغییر قطعی پیدا شود و عامل این تغییر را هم نمی توان در نیاگان آن گیاه یا جانور به دست آورد . مثلاً گیاهی که از کاشتن دانه موه عمل می آید ممکن است کوفله بشود و احتمالاً این خصوصیت را به دانه خود منتقل سازد . گیاه جانوری که یک تغییر ناگهانی پیدا کند به موجود جهش یافته موسم است و آن تغییر را یک جهش می گویند . در مورد جهش ، دانشمندان معتقدند که تغییر در زنهای گیاه یا جانور صورت گرفته است .

تغییر ناگهانی گیاهان یا جانوران جهش یافته اغلبی مطلوب نبوده است ، اما تغییر ناگهانی بعضی از آنها مطلوب و مفید بوده است . اگر دانشمندان می دانستند که چگونه در زنها تغییراتی به وجود آورند ، کار اصلاح نژاد گیاهان و جانوران تسریع می شد . در حال حاضر دانشمندان به آزمایشهای گوناگون در این باره مشغولند و سعی دارند که از نیروی اتوی برای به وجود آوردن تغییر در زنها استفاده کنند .

توارث همان طور که برای جانوران و گیاهان مهم است ، برای انسان نیز اهمیت دارد . اطلاعات دانشمندان درباره توارث آدمی آن اندازه نیست که درباره جانوران و گیاهان است ، زیرا درباره آدمیان نمی توانند به آزمایش بپردازند . ولی درباره اینکه چه چیزهایی به ارث می رسد و چه چیزهایی به ارث نمی رسد روزبه روز اطلاعات بیشتری به دست می آورند .

دانشمندان می دانند که مهارت يك نجار در کار نجاری به اولاد او انتقال نمی یابد
 و چه يك نجار برای نجارشدن باید این صنعت را بیاموزد . ولی چیزی را که يك بچه نجار ممکن
 است از پدر خود به ارث ببرد . دستهای متناسب است که به کار بردن ابزار را با آن دستها
 آسانتر یاد می گیرد . بچه يك منجم علم نجوم را از پدر به ارث نمی برد ، بلکه ممکن است ذهنی
 با استعداد از پدر به ارث ببرد و نجوم را به کمک استعداد ذهنی به آسانی یاد بگیرد . يك
 کودک سل را از والدین مسلول به ارث نمی برد بلکه استعداد ابتلای به بیماری را ممکن است
 به ارث ببرد .

مسائل زیادی درباره توارث هست که کسی آنها را هنوز نفهمیده است .
 تعداد دانشمندی که اکنون به حل مسائل مربوط به توارث مشغولند خیلی بیشتر از سابق است .

